

Persian MS. n.d.

Title: Israr Kasmi

On number mysticism

5

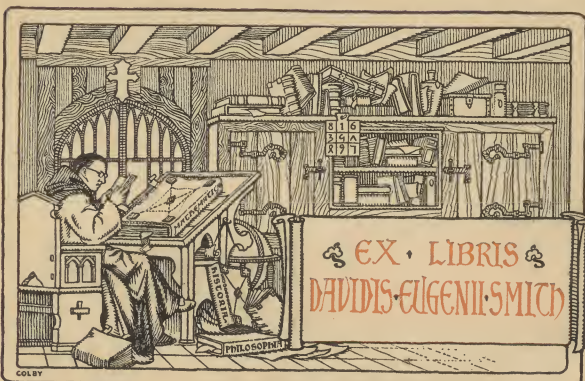
Columbia University
in the City of New York

THE LIBRARIES



DAVID EUGENE SMITH
COLLECTION

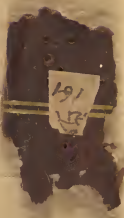
Ms. Or. 60

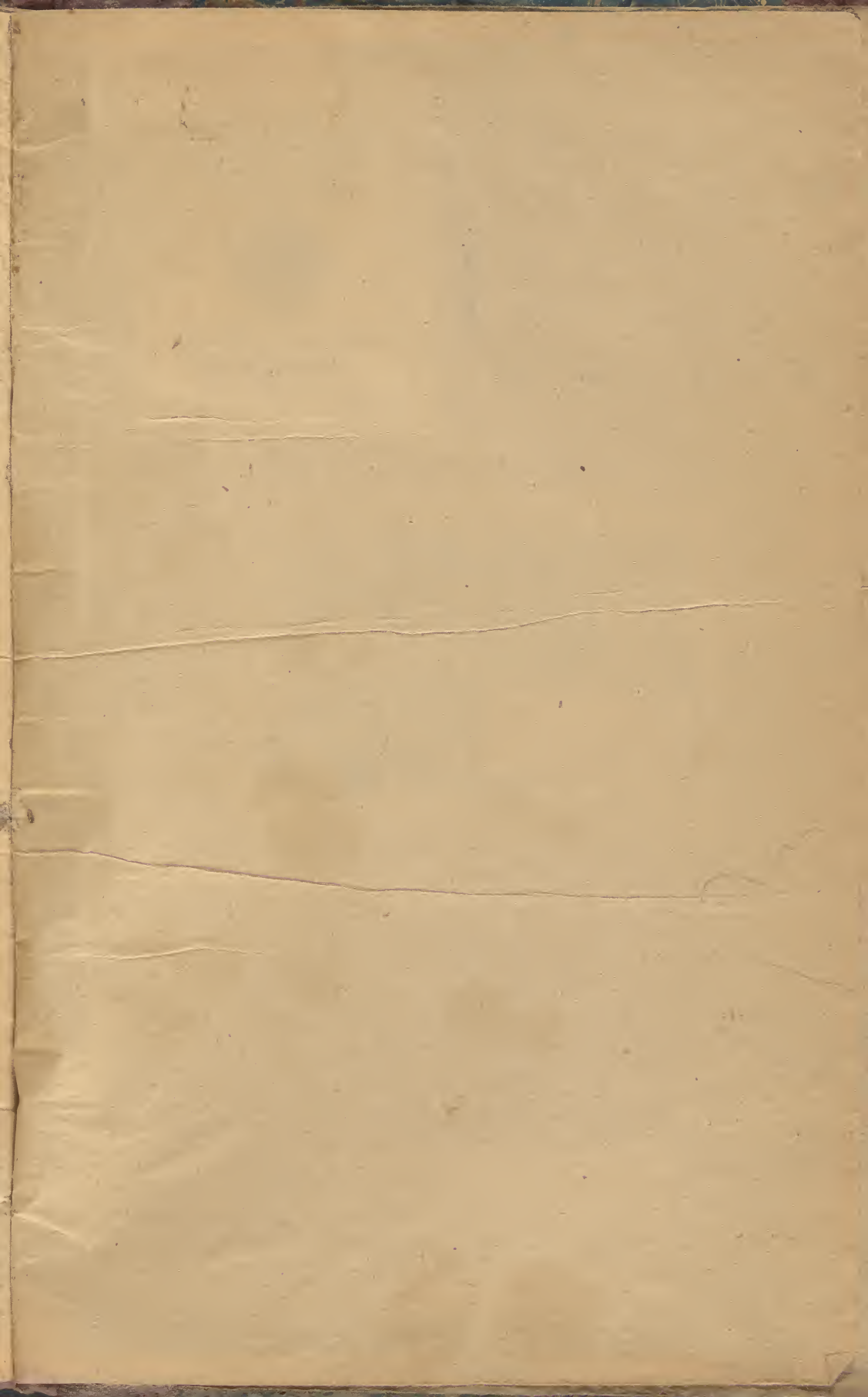


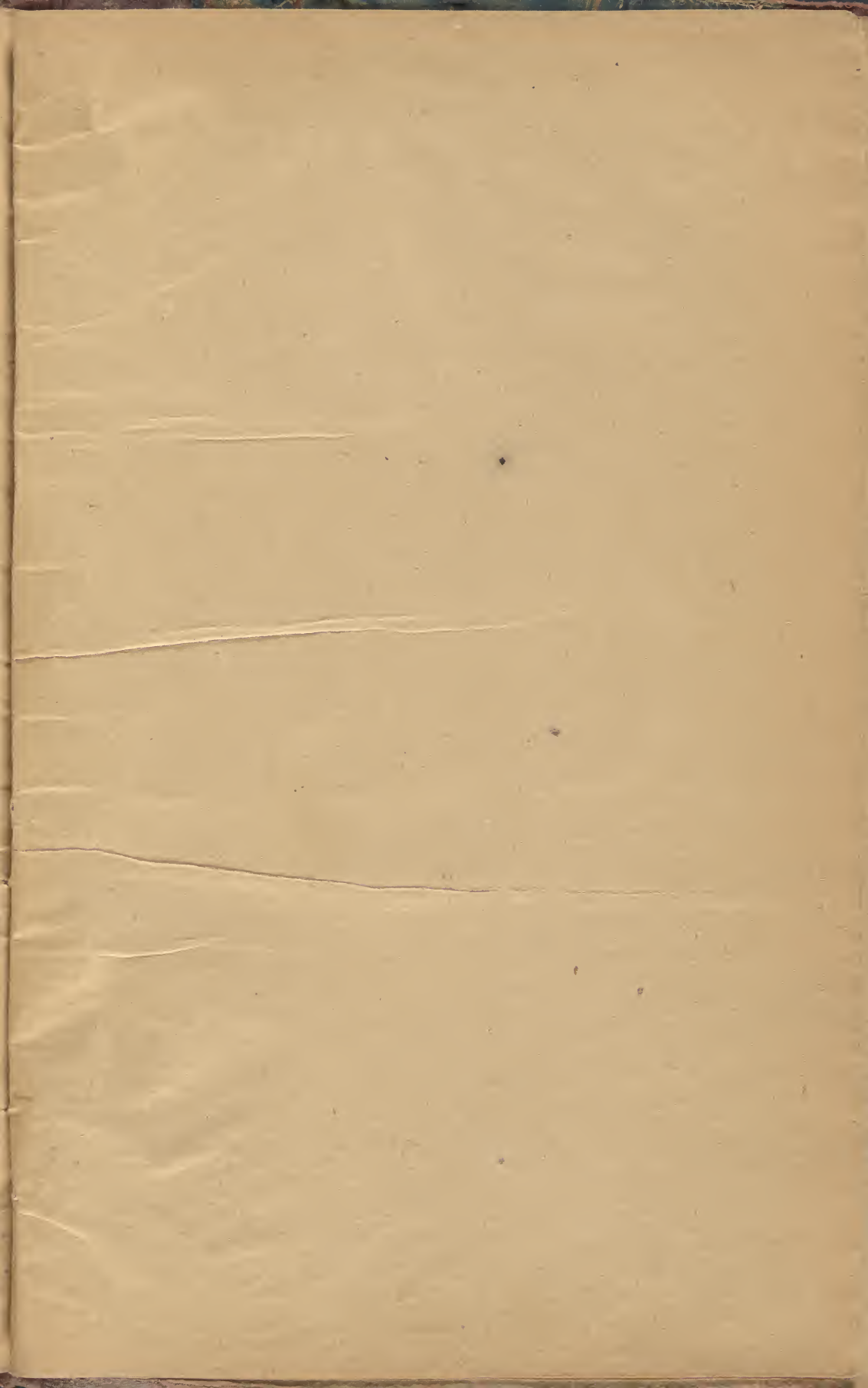
Author: Anonymous
Title: Israr Kasmi
Date: N.d., c. 1850
Persian treatise on magic, including number
mysticism

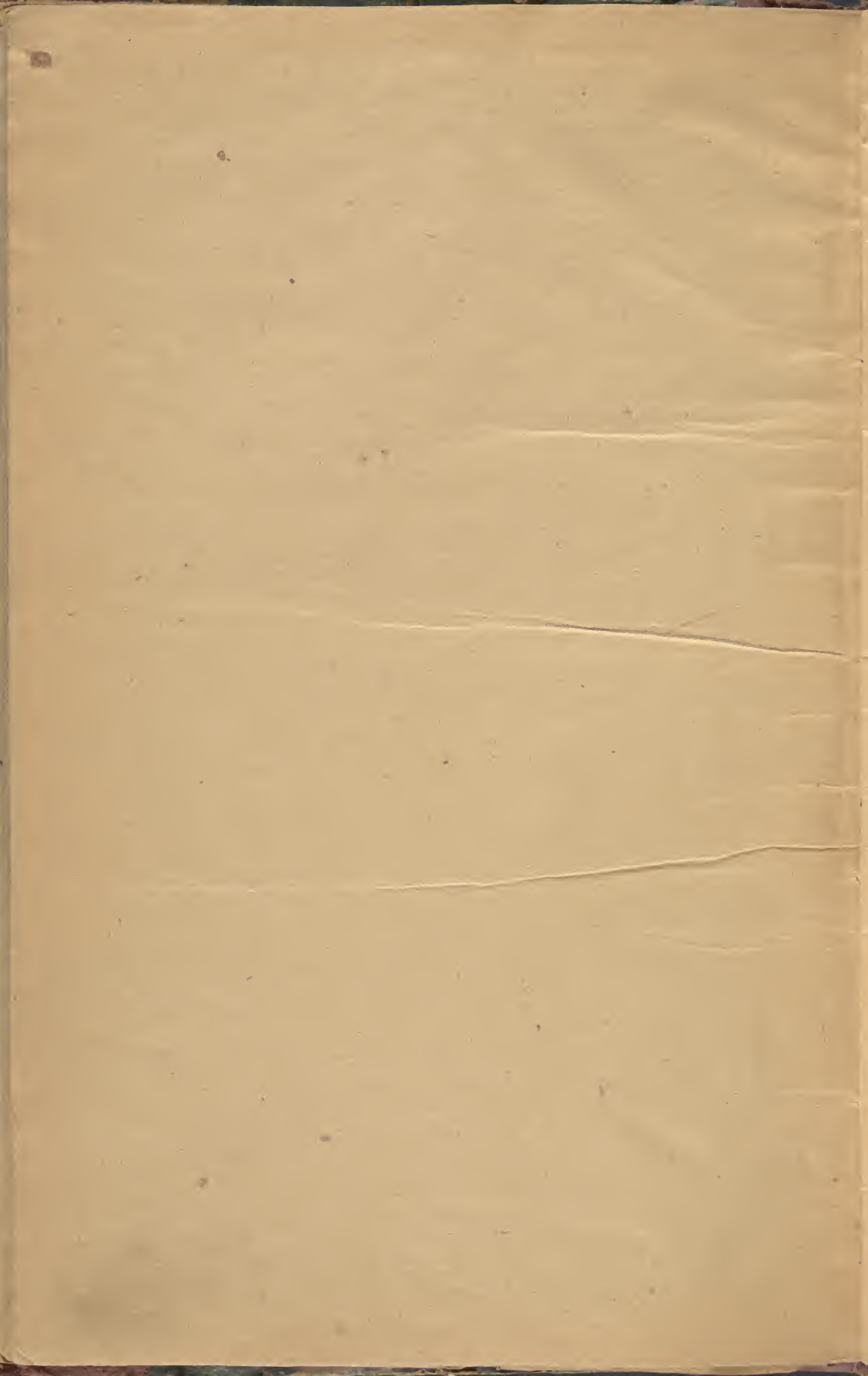
نظایر بیخه در کتب کهنه
رنگ در کتب کهنه

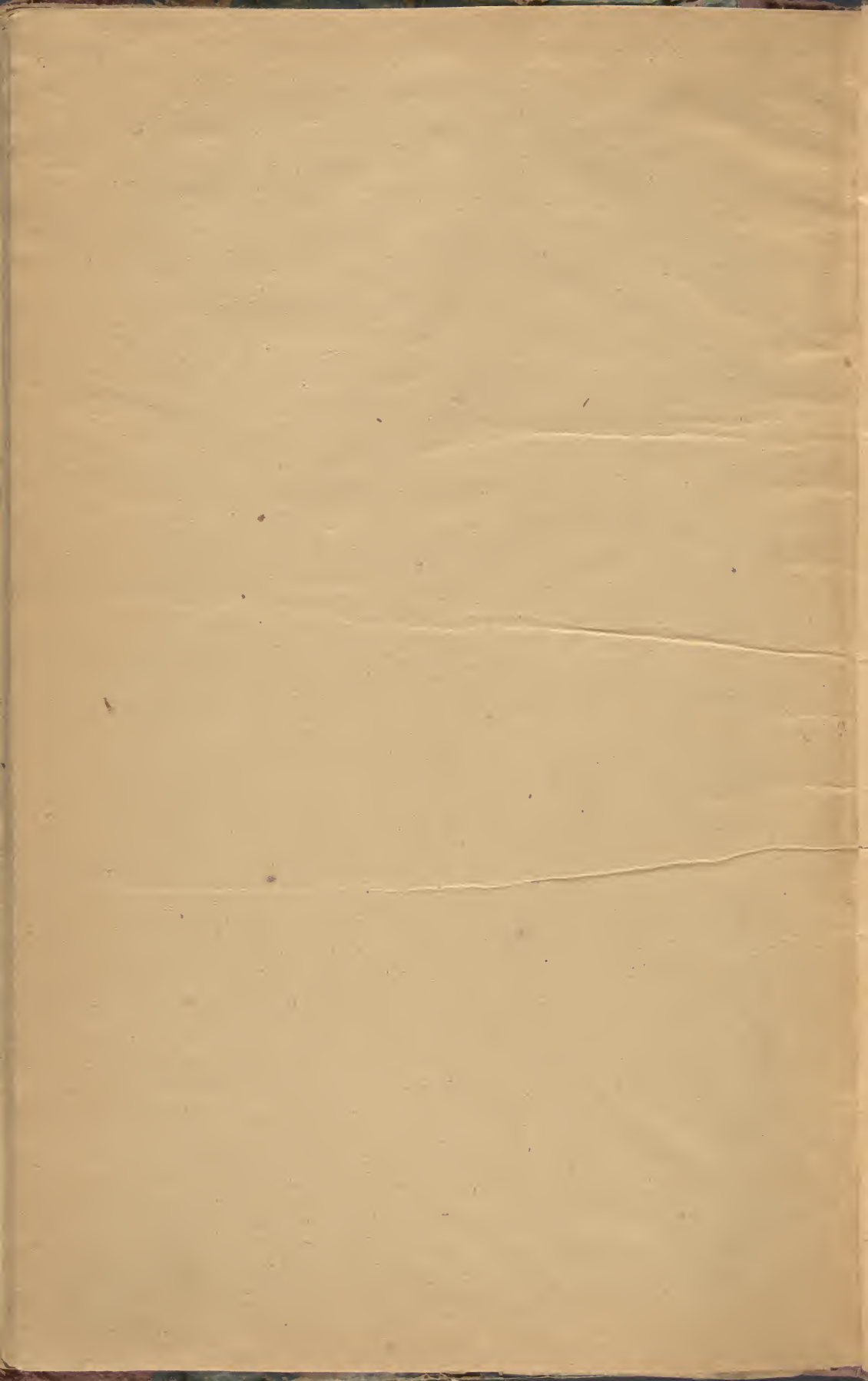
موردی در کتب کهنه
موردی در کتب کهنه

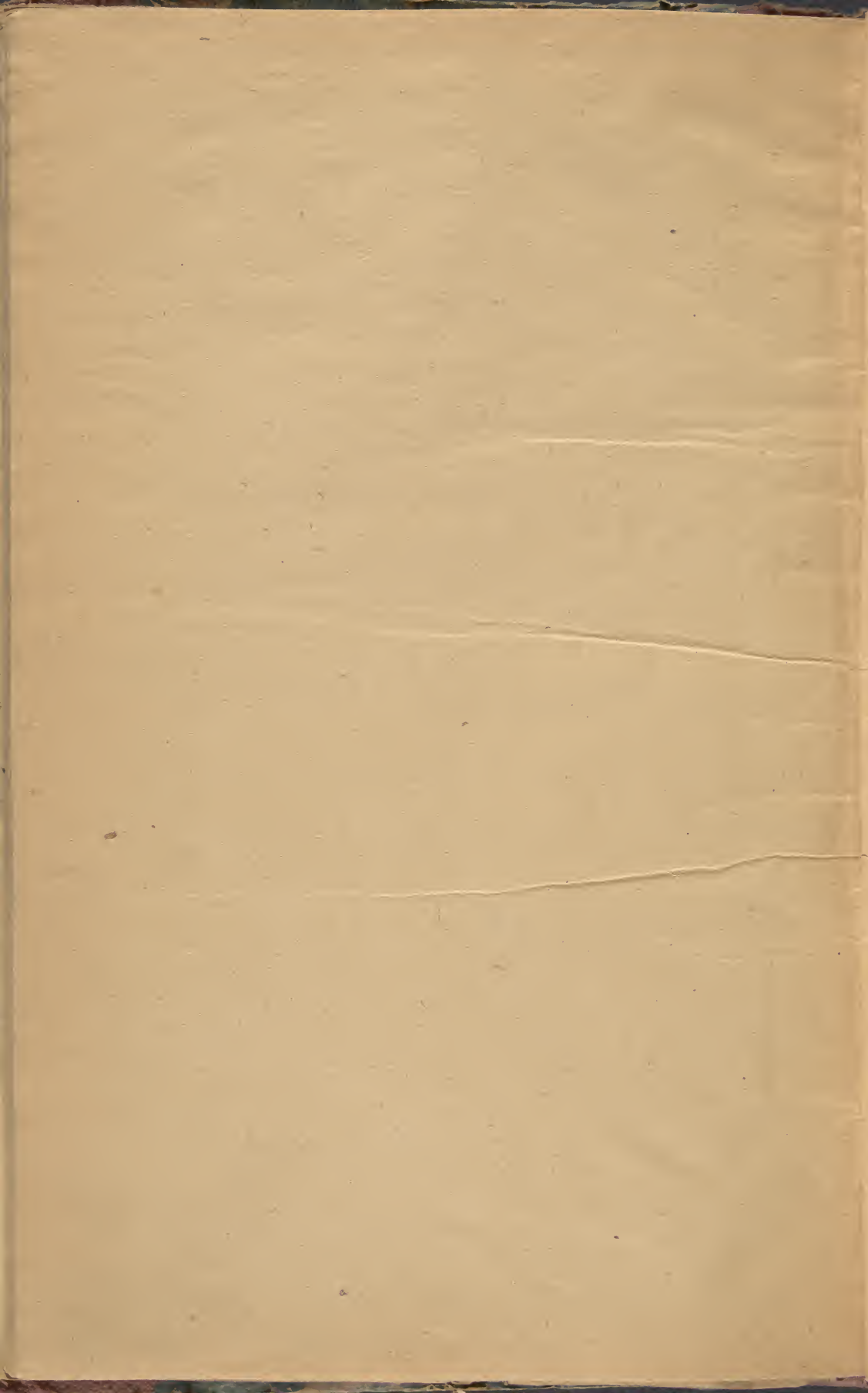


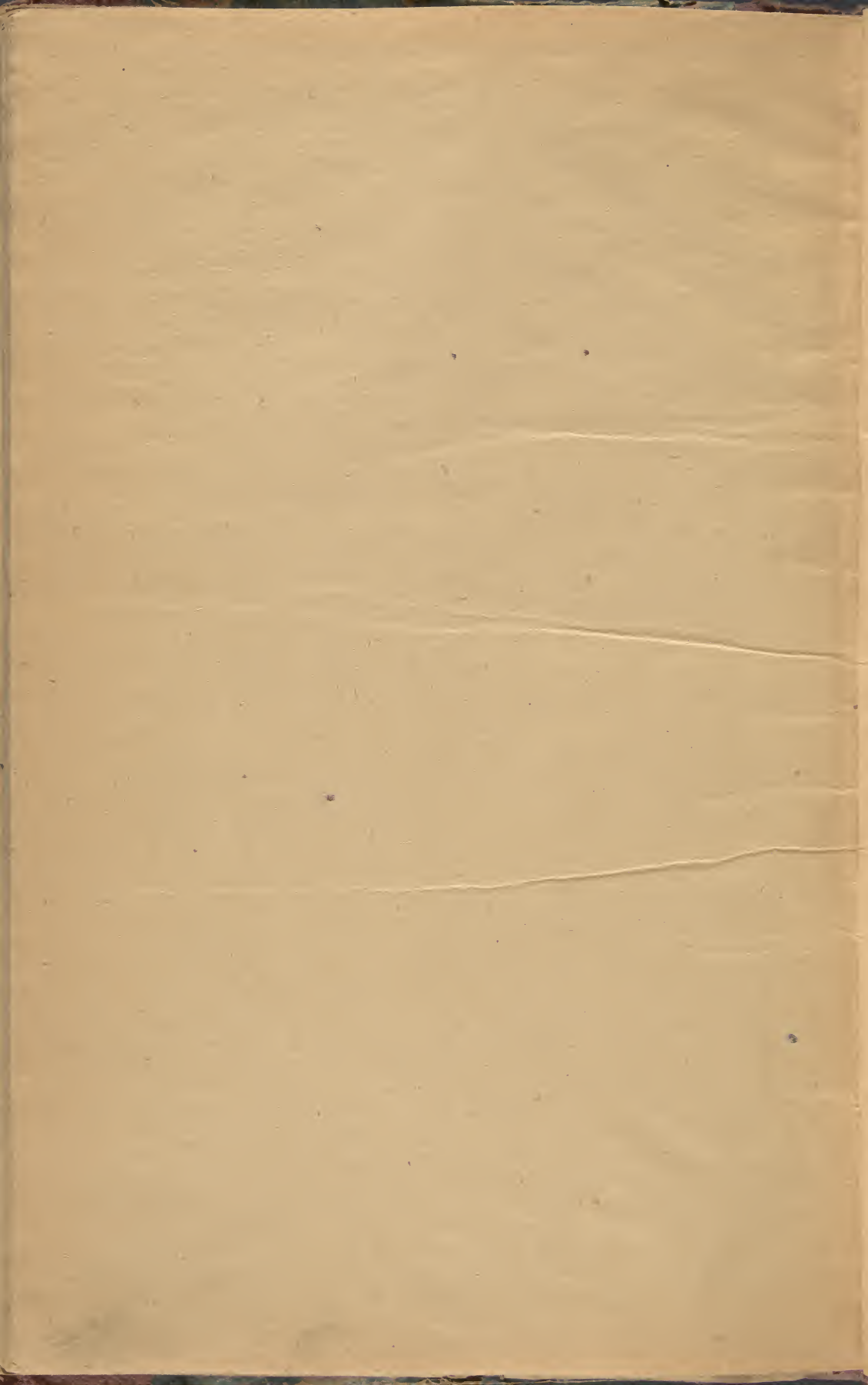


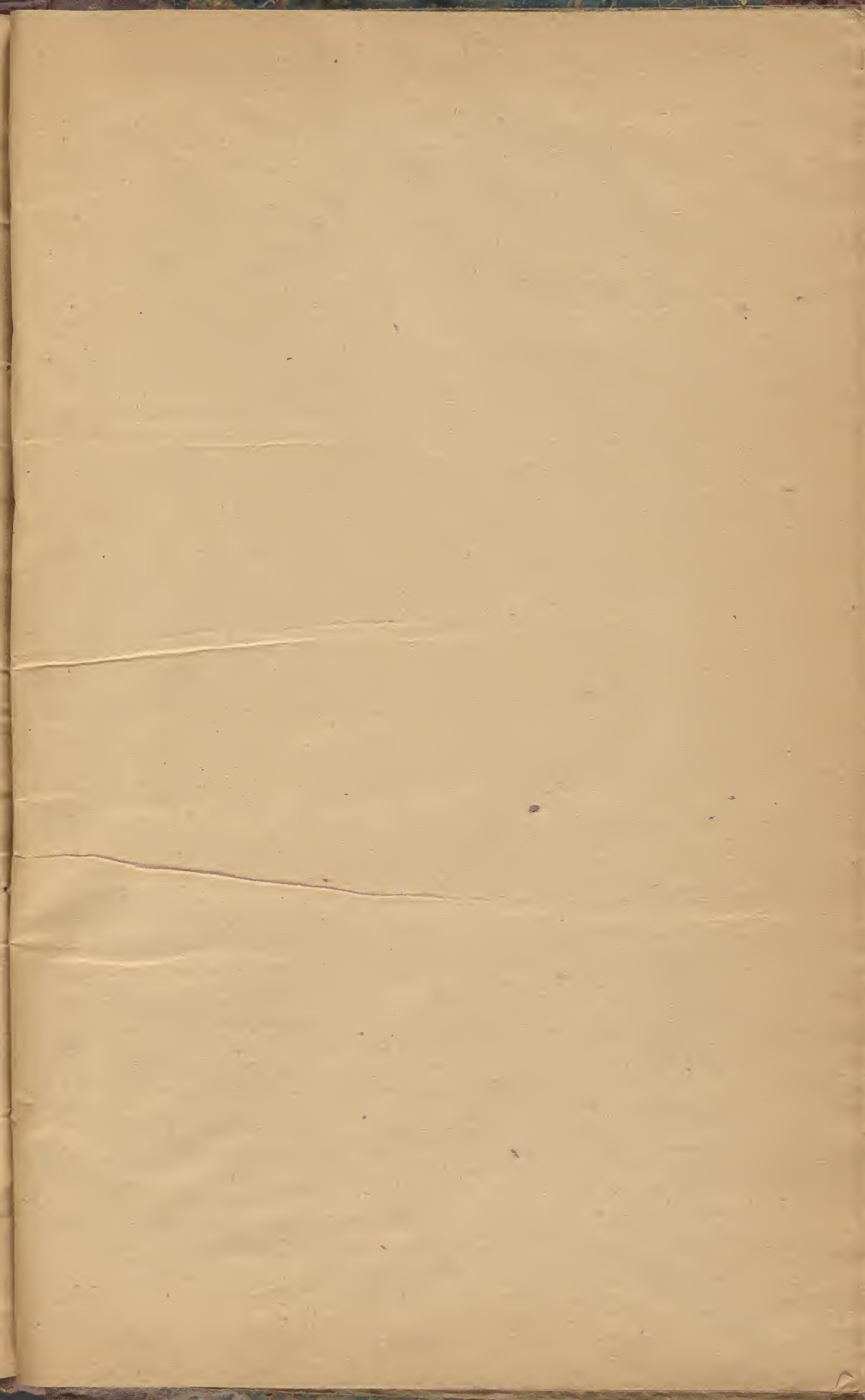












بسم الله الرحمن الرحيم

حرفت و ابواب البعیّات و عالم الخفیات له الحمد فی الزدات و التشییات لبول تمایت
 بی تمایت حفت کید و کدات و منشأ جمیع سعادت اعنی حبیب اللهم کلت لازم
 الرجیب حقا صلوة الله و سلامه علیه و آله و احتفله المقربین لیه و عزته و مجابهة ^{المنتخبین}
 الیه کت صفوت بلوت سیدو بموضفہ علوم جلوه طرب ارزانی فرموده که ویوم کتاب
 و الحکمة و چون بزمالی مجرب بیان نش در طلب حقایق دانش و عای ضرعت انتهای از
 بالاشیا کما سی جاری شده تا کید اجابت را این کلمات مسالی سالتش تلیقش بود که و قلات
 بلی زونی عماد از بنی معلوم شیخ که در فرائیل قدرت جوهری شریفتر از علم و نقد کی
 لطیفتر از دانی است و سترایت سرایت و الذین اوتوا العلم و درجات مکرر این
 صورت و مویه این یعنی است و حفت و ولایت ربیت مطهر حجاب و مطهر عرابیا
 مدرس مدرسه سلوی و در درت مرتبه کارونی مطلقه استغفر الله عن اهل البیت علیهم السلام
 بالفخر الا لاهل العلم + علی المهدی المن اهدت ی اولاد علی کت و ابلیق
 صید ال صلوة و کرام الخیات و در فضیلت عماد شرف علم میفرمایند - مشر -
 بالفخر الا لاهل العلم + علی المهدی المن اهدت ی اولاد + و نوم یاقیل
 مع بفرنگی جان و دل + علم و پنازگی آبد کل + علم نیمه چمن جان لب + رایحه
 روضه رضوان لب + روشنی دید و امید دوست + در علم رحمت جاوید دوست +

هر که در چشمه دانش رسیده + آب حیات ابدی را چشیده + و لقب است اولی الزام

علوم و اصناف آن در قسم است جلیبه و نغفه - جلیبه آنکه سمت استقار یافته اکثر علماء بر قورعه

و قورین آن مطلق میگویند و حاکم و قیاق و در قیاق حکمت و جزئیات آن می نمایند و نغفه آنکه در

زویای اختفا مانده هر که را خوف بر حقایق امرار و بدایع شمار آن میر شرف و بی ریاضت

تمام و مجاهد لفظ است بر قانون استخراج جلیله در سلب استنباط حقایق آن دست ندیده

در علم حقیقات علم غنه مجسمه است که از عرف اولی اسما و انما و جمعی که حکما و زبان

وضع فرموده اند مکتبه میگویند و در زبان و شمارت هر حرف دیگر در نام هر یک که در حق

حرف مبادی با وضع لغت اعیان می نمایند تا آنکه این علم در ریاضت استنباط اصداف غراب

در مطلق صبر میگویند بر جوار غراب و در عرف از هر که بماند لغت نادر طرب سبک

از باب طلب برسانه - معرفت - عاشق که که بشود او از + اول انعام ضاعت

اگر است و آن علمیت به پیدایش قوی اجمل معنی یف به یف تا حاصل عرف و سب نغفه

از باقی لذات و از انکیما خوانند درین علم کتب و تصانیف بسیار است چون سیم و سبیه

و نجب چابری و شور و الذیب و مکتب و رسائل جللیکی در مجری لغی و میزان و در شعر خالد و

صغری حضرت عمار و سلطان و لد و این عمومی در آن - دوم علم حکما است در آن

بن حشیه و مانند آن - سیوم - علم السجرات و قرن معرفت احوال بسیار است از حشیه
 لغزف ایشان که قوی علیهم انه در قوی انجلی و دعوات و فزینم و خجرات ایشان و سجرات
 روحانیات و غزایم چنان در معرفت اقدار و متادل و مثل آن و این علم سیمی بنیبه به سیمیا و از
 کتب معتبره در این فن بسیار است و هر کس که در سبیل بندگی و عرفان - چهارم -
 علم خیال است و آن علم است که با آن لغزف در خیالات میکند و بنیتمش احداث و انشالات
 خیالی است که آثار در خارج وجود نیست و این علم به سیمیا مشهور است و در دنیا
 موفقات حکمی قیام بسیار است چون نرسیس افند طوا و منفق جالوسک و شرفیالات
 و حقه کتب - پنجم - علم شعبه است و آن لغزف قوی جوهر ارضیه است و بنیبه
 میکند بگردان قوی حادث گردد که از آن قوت فعلی مستخرج جزابت صمد و ریایه و این علم
 را کیمیا خوانند و ضوابط آن در سبیل خسرو شاه سکاوی و جبل و در کتب این اوراق مذکور است
 و کتاب سحر العیون ابی عبد الله مغزلی که کتاب این مذهب مشتمل است بر سبب کیمیا
 و در کیمیا و رساله عیون الحقایق و الفصاح الطوائف نیز از موفقات حکم ابوالقاسم احمد سکاوی
 قتیس افریح را جامع است باز او به و فزینم دیگر که نه از سیمیا است و آن هم بزرگوار هم علم را
 از لغزف رومانی بنیبه عربی ترجمه فرموده اند و بعضی کلمات را بلفظ طلماس نوشته و فانی آن
 یکی میرسد که بر لغات عربیه و اصطلاحات ادویه و اقدم متنوعه و خطوط عربیه و در وقت
 بنیبه و بی یوم او سکا ما بر و تلیقش کامل و وصل بیان موفقه اقصی جمالت و نزول در آن صلا
 در صد استنی مجرد و چهارم - ریایگی - بحر علم کیس بجای نرسد - تا خون نشود

ولي لكان في نرسه + زر حلتس حكمت و حكمتان تره + بوي كه و سه بهر منت في نرسه +
 بس نيار عوم ^{قوله} و شمول عوايه آن محراب كه محراب لياب و مقبول اولو اللباب
 است مثال بمثال لذم الامتثال از مع عالجهاب نقابت انتساب هدايت
 نقاب ولديت اكتساب خلد صفة النقباء انتادات نقادة انجباء من اعظم
 اهل السادات قودة الاسر العيلة للعلوية المودة الحشرة الصيفية لمصهفوية - شير
 من نسل من تال اللوح الامين وقد + ناداه هل حاجته اما اليك فلد + الذي ياتي
 بزوال روبرا حبانه جوارب الاغراب + و اشترى بالانفتساب الي اعالي خبايه
 كريم الاحباب - **لطم** - سرير اراي الوان سوات - سعادت بخش ديوان
 سعادت + نقيب زمره من دات عالم + ضبابش مرجع اولو ادم + المحفوض لوز اليرام
 والفضل القايم حليل الدوله و الملة و النقاية بنا و اللبس اير سيدة قاسم للارذل مويه امن غدايه
 يا تقدر القديعة و محضو صان فيفنان فضله باكرامة اللينيه من مر لفي محاكب اسلم
 مؤنل اعظم النقباء و العظام المستعمل بواو الحمد و الكرامة و المستعمل باسما العبدية
 و اللامة - **شير** - نقيب اذا تالست آنا فضل لفضل البرا يا كان اعلى وارحبا -
رباعي - تقافر غمونه يدو آل احمد + نظار لمخوفه بدو نسل حيدر + باجواد
 او عز بطنها و نرب + با باد او فخر حراب و مينر + المنجي زمره اتمه جده من صفاتي
 الملكي نظام الملة و قوام الدوله و كير النقاية و الدين علماء الملك رقع اللديت مباح نقايت
 و ر علي ^{الملك} بكر العلو بدو اراج نجابيه سميت صدور يافت كه فير حيران دو كتاب را

که بر یک حقیقت کلیستی است مشتمل بر کلهای تازه و منحنی محتوی بر لثود و جوار
 بی اندازه بلفت خاری سرجه که کند دور بر او به که خایه باشد و کم من جفا با
 قی الزویا بر طبق توضیح نهاده نوز سازد که بر کس از طالبان صادق و جوان
 لایق بقدر استحقاق در ستود عفو از آن خایه بر نند - موعود - اندر خود بر خسته
 یا مبر - بر آن امر مطیع بخوید تمام اطاعت نموده ترجمه کتابین مذکور استحال قریب
 و خور عد علی را که بر کتب بر آن استمال درشت بازو میدی که از کتب دیگر در میان
 حرف حق نظیر رسیده بعد اتمام داده بر مینوی فاص ببارت اوش ایرو موف و بوفی الفاظ که لقریح بان
 مقصود حکمت بوف بوف فاصه مرقوم گشت - موعود - تا نامحرم دور لوب از هر شش
 و این رساله که بسحر الیعون قایم گشته مبنی بر تفسیر مقصد است بر مقصدی مشتمل
 بر حقیقت اصل و قائمه و بر اصلی منطوقی بر چند فصل و وصل چنانچه تعریف آن بیاید و نما الله
 الله عانته التوفیق و یو بتحقق رجاء الطالبین عتیق - فقه اول - در علم سینا و
 کلیات آن هر چهار اصل و قائمه استمال دارد - اصل - بیاید و السنت که اصل علم اصلها
 درین علم سه چیز است فطام و رباد و مداد و مداد و مداد و مداد و مداد و مداد و مداد
 نلثه است و بیان هر یک ازینها در وضع مذکور میگردد - فصل اول -
 در استخوانها و آن غنبرت است از سه استخوان پدید و خوریم نلثه و اسماء
 نلثه متعلقه و مشوبه بیان و کیفیت حصول آن برین منوال است که بگر باسم
 الله لای و بر کتبه و رحمة پدید را بسبب و چهار روز بر با صنت و می

پاک کرده در دیک اندازد و با نشی مندل نجبه سازد و گوشت و شور باکی او را تجمعی
 تناول نماید و البته چند نمایه استخوانها را در سکنجه و فایده لشف و ضلع سکنجه و یک
 قطعه از آن نمایه لشف پس هیچ استخوان را از آن جدا نرود و در ساک آب کند از
 و با ضیاط تمام در کوزه یک استخوان بزرگ بنید بر سر آب آمده و یکی دیگر در وسط آب
 قرار گرفته و یکی دیگر بته آب رگوب کرده این سه استخوان را بردارد و نشان
 کند که در او عظم بر این است و آبی را استخوان را با آن سرد دبال و دل و بر که
 سکنجه نشسته بود بوضع کند از گینه مطین بظین سکنجه الحکمه با نشی بوز تا خاکستر
 گردد و آن را رما دال اول خورشند در طریغ پاکیزه سکنجه نگاه باید داشت
 تا وقت عجم و عمل آن در فصل رما و مذکور خواهد شد و درین فصل اعمال
 عظام شکسته نوشته میشود در سه فصل — و فصل اول —
 بدان که آن استخوان که در سگ آب رگوب کرده طبع ترا ب دارد
 و او را در حانتر بسبت که از استخوان خورشند و عمل او بر ممدیات
 و بنای است و آنچه تعلق بکوه و صحرا دارد و او را خاتمی است که آنرا
 خاتم الطاء گویند و او درین عجم یکای غمب است در عجم استخوان
 اسکا دارد که در وقت عمل بدان کفعم باید محف و آن بمنزله عصبه قسم است
 در استخوان است پس آن خاتم را بر آن اعظم باید نوشت بسم روحانیت
 و آن بر بنویه است که کشیده وقت عجم بلا جورد باید نوشت و رسم

ادریں است علیاً لطیفینا و چون که خورد که عمل کند بر استخوان
 در این عمل او در ارضیات خواهد بود لیکن این خورد از معدنیات یا معدنی
 از آن شد کاسی بزرگ از مس یا فلزی و بگردان استخوان را که خام در رسم
 روح سینت او بران مکتوب است بر بالدی وی بند و از صاحب یوم با سیل
 و خداوند ساعت که عمر در آن در آن منتهی است او نموده نام این ترا بر دو با سیل

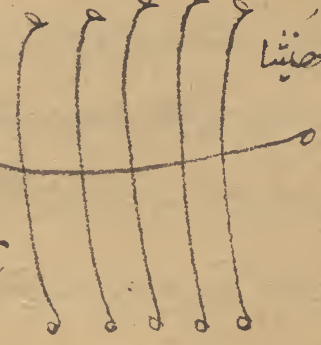


که رسم آن عظم است مستقیم نطق و پنجاه و یکبار بخواند پس بگوید یا شمعون
 خذ علی نذر الیمون آن طاس با آنکه حاضر باشد از نظر حاضران غایب
 نطق بر وجهیکه حاضران مطلق انرا نه بیند تا وقتیکه استخوان بر داشته نطق
 و در آن عمل بر این رسم خاموش گردد و در این عمل نونه الیست که جهت شمال آورده
 و برین استخوان در جبهه ارضاء ارض و پیمان و معادن گیاه های بی ساق بر بر

وجه که خواهند لطف لوان کرد چون الله لیت و تو فیقه ۴

وصل اولم - آن عظم که در وسط آب لطف بر طبع هواست و رسم روح سینت
 او زینون است و او را خاتمی است برین منوال که نوشته شده او رسم ادریک است

و عمل برین عظم در هوا نیالست و در طیور
 است و در بر و برق در عدد و باران
 و برف و افعال آن درین عمل نبی
 نهایت است و برای شمال یک عمل بدارم



چون که حوت که چنان فراغ نماید که با همان بال میرود و بگرد استخوان مذکور را بعد از کتابت

خاتم در رسم ارواحینت بر آن اورسم قسم را چهل و نه بار بخواند و از دست حق چیزیه
ماند رسن و خوب و نرسال آن بر هوا نکلند و نام روز و شب و ساعت برو گوید
باز تون خذ علی الیمون و گوید ایستای رفتم نیکرید حفصان آن مجلس محفل ضیاء
بنید که او بال میرود با آنکه حفص در میان قوم خفته نشسته بیست و همة از آن لای
لو متعجب و متعجب مانده و لطف درین عمال از حیرت صاب و شمار بر دل
وصل نمود - آن استخوان که بر آب آسه طبع نارداد و رسم ارواحینت

او استخوان و خاتم او بدین مکتوب و رسم قسم او این است **كُتِبَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ يَا مَعْشَرَ**

و عملش در غار است که هر پنج که حوزید لطف خواند کرد سید اگر خواند

که چنان فراغ نماید که آتیه عظیم بر او ختم است و او در میان نشسته و با انبیا

میکنند بگرد عظیم مذکور را رسم ارواحینت و خاتم بر او و چهل و دو بار اسم قسم بر او خواند و حساب

روز و شب و صد و نود و یک را پاک کند و گوید یا سیمون خذ علی الیمون مردم را آتش

در نظر آید گوید رفتم در آتش بمن نگرید همه را در آتش بنید و حال آنکه او با همه آتشی

نشسته باشد و مثل همین عمل در ناریات بسیار است و العاقل بکفنه اللشارة -

نکته - بپایه دانست که این رسم ارواحینت که مذکور شد تا لیکن از ارواحینت

بزر عظیم اند و لطف ایشان در جمیع اعمال سیمیا و شعبه و لطف در فضیلت

در تنبیس بر عین نزد عمال این فرستاد است و هر یک از این ارواحینت محقق و جامع

انداز ارواح که آن صبح جمیع مطیع این اسم در وحایت اند و هر که محافظت و مداومت کند این اسماء
 اورا حزم و اتباع پدید آید که در هر چه فریاد اندا و نمایند و معادنت کنند و شرط کلی معرفت چهار
 نام و ارباب سعادت و لطف از تبار به ارباب فضل است و نیز دخل داده اند و در خانه
 ایجا بر آلتی اینگونه خوانند وقت - فصل دوم در مواد - و آن نیز سه نوع است
 رما و اول - و در فصل سابق شمه از الفهرست بحر وقت و رما و ثانی و آن رما خطا مست
 و صورت عمل بر آن وجه باشد که افراخ خطاف را از ریشانه او بردارند انقدر که باشد و در راب
 چهارمی باشد یا کمتر از آن را شب پنجمه اول یا اخر ماه ربیع الاول بوقت که در فصل در تثلیث
 عطار باشد در فوه جدید اندازند و در غیر ماه ربیع الاول نیز میباشد اما عمل در این ماه
 آنم و اکمل است و البته در شب پنجمه اول یا اخر ماه باید بوقت تثلیث زحل و عطارد
 و سنگام برداشتن آن از ریشانه بوقت نوبت این اسماء باید خوانند -
 ظمیره ظمیره فقلیش فقلیش اندر یوش ابه یوش اردش
 ماروش مصوش وایش ماروش بهوش اولوغاش
 تیغاش طلوث شیویش اجب یا ببطروش الطیموخ
 طیموخ قدوش قدوش رب المملکة والرحم اجوا
 اینها الارواح الشیبه النورانیة و افعلو اما امرکم بهذا الاسم
 الیظم بعلتیشاع ~~بطل~~ لطل خفیک ~~ر~~ عشتیس عشتیس ~~س~~ یلع لعمشها
 هایش توکل ناهیش یو بیده و تبه ~~س~~ بتکفالی -

و البته خواندن آن افراخ را باید برداشت بوقت مذکور در برتبه اخف باید در اقلنده
 شد و اگر کس دقن باید کرد اگر افراخ چهار اند در سر چهار راه و اگر سه اند بر سه راه و اگر دو
 بر محمد در راه و در یکی عمل سنیت و او بی آلتست که چهار باشند و چون دقن کنند هفت
 شب باروز محافظت باید فرمود که تا کی بر آن مطلع نشود یا جانوری بیوی ایشان قصد نبرد
 نکند و در شبی ششم بوقت که مردم در خواب باشند و او از نافه نشینند آنظر فراموش از دو تا از ایشان بید
 ر بروی آورده و بی یاد و از ایشان تا استمد بار باز آسمان مذکوره را هفت بار بخواند و بر ایشان
 و در بر آورد و در زمانی اقلنده تمام ایشان را از گوشت و پوست و استخوان بسوزاند تا خاکستر
 شود و آنرا محفوظ ساخته مدارد که رمانی السنه است اما = **ریا دثالث** = در خاصیت از

ریا اول و ثانی پیشتر است و آن ریا در از $H \times III \times H \times \sigma \quad \text{III}$ گزند و این جابوز
 باید که یک رنگ باشد بی عذایی و لفظ دیگر با او نباشد و طعمه و آب باید که بر وجه حکمت باشد اما طعمه او چنان
 است که از نان گندم سنیت و یکس بگرد و بمقدار حسن وزن او روغن زیت بود اضافه کند و در در
 در نان بگوید نرم بنیابت تا با یکدیگر مزجه کردند چون در نیم شوند پس از آن سه قسم منقسم کرد و در هر
 شب باروزی یک قسمت بوی خوراند و آب او غم انگیزی باشد و مخلوط بدین زیت مذکور باشد و بولد
 سه شب باروز که بر نیوچه لطیف و ستمیده و سقیمه کرده باشند او را در یک سفالین رنگ کرده که نوباشد
 و هنوز در وی چیزی نچسته نباشد و در زیر وی آتش نکرده بکار و پولاد ایدار که بنیابت نیز باشد
 قیج کند که خون او هیچ وجه در خانه قدری نریزد پس دل او را برین آرد و از جلد او شکاف
 و هفت و نه از شجره خرد پیچیده باغینز باشد و در درون آن دل بند و شکاف را بر سیمان محکم بگذرد

و اما آن خوب از وی بیرون نیاید پس در وی گفته اند از آنکه تمام او را با خون در وی نگاهدارند
 و در در بلیغ اس بر وی ریزد و عمر این دزد و پیرا وجه است که بگرد بدست و یکدانه از خوب
 خروج و آنرا وزن نماید و همان وزن خوبان مهری کلین حاضر کند و هر یک را جدا جدا بگوید
 در غایت نرمی و پیرو و بجزرتک چشمه چون غبار بخته کرده آنکه با هم بیامیزد و این در روز حکم
 بکاس است پس ازین دزد در آن دیک باشد تا با خون و سایر اخلاط که در وی است آمیخته
 شود و در دیک حکم کند که آنکه توری گرم سازد و آن دیک که قبل ازین مطلق ساخته باشد و خشک
 گردانیده در آن تنور بند و حوای او را بر از خاکستر گرداند و باید که برابر یک شنبه خاکستر بالای دیک
 پس یک شب آتش درین تنور بوزد تا هر چه در دیک باشد محرق گردد و یک شبانه روز نگاه کند پس
 دیک را بیرون آرد و دل بوفته را فراگرد و خوبی در دیک بود بنگر و در دیک که بر چه بوفته باشد از بیل
 در دیک گفته اند و آنچه بوفته باشد بیکو گفته اند که جهت احتقاکاراید آنکه رادی که در دیک است آن
 آرد و محافظت نماید که بر دیکهای کلی میتوان کرد و این راد ثالث گویند و خاصیت هر رادی
 در در صلی آورده میشود و من القدر المونته والمدد **فصل اول در راد اول در خاصیت**

راد اول آن القلب $\text{☉} \times \text{☽} \text{☾} \text{☿}$ آدم است از صورتی بصورتی و اصل دین عمل بخرد است
 و ساختن اینچنان است که بگردد حب المرد و حب اللس و حب خورد و حب الورد و حب کل حب بر وجه
 تخم نفع از هر یک درمی جدا جدا و هر یکی را نرم بگویند تا چون غبار شود پس به پیزند و با هم بر آمیزند
 و بوزن مجموعه هماد مذکور را اضافه کنند و بیع تضاد $\text{☽} \text{☾} \text{☿} \text{☽} \text{☾} \text{☿}$ و دم هم $\text{☽} \text{☾} \text{☿}$
 همچنین گفته اند که از هر خوب سازند هر چه در دوا انگ و برای تبخیر می نطقت کنند

در هیچ کار نیست پس - هرگاه خواهد که کسی او را نبیند آن حب را در زیر زبان خود کرده و در چاه

خواهد رود که بچکس او را نبیند بقدرت الله تعالی فصل سوم در خواص و ثنات

و آن بی آنکه رما سازند بحیث احفا که آید بر آن وجه که حب درست که از آن دل سوخته بر آید

میفت روز در میان این رما در پیش دهن پس بر آن آرد و هرگاه خواهد در دمان خوف اندازد و

اسماء مذکوره را که ظنری است بخواند و قدری از این رما در گریبان جامه خود اندازد و مقدار یکی در

استی رفتند و هر جا خواهد رود که مطلقا بنظر کسی نیاید و باقی خواص او در فصل بعد گفته خواهد شد

فصل سوم در خواص و حقیقت رما همان رما است که با چیزی مختلط میسازند و بر آن

کتابی میکنند و خاصیتی بدان کتابت متوجه میشود و رما سه نوع است رما اول از رما

اول سازند و رما دثانی که از رما دثانی سازند حاصل کنند و رما دثالث که از رما دثالث

و ما خواص این سه رما در سه فصل ذکر کنیم - فصل اول - در خاصیت رما اول مثل این

در فصل اول از فصل دثانی یکی از خواص او در اقلاب نفوس مذکور شد بر سبیل اجمال پس اگر

بمقتضی خواهد مثلاً که $\square \nabla \times \equiv \square \times$ را خواهد که $\square \nabla \times \equiv \square \times$ کرده اند و رما

مذکور را بخون صفاد مخلوط سازند ستر سابق مذکور در اسمی که تعلق هواست بر طبع هواست

عمل کنند و بر ورقی که خواهد کتابت کنند فریاد و بیست کسی دهد و بدخفته معلوم تحت ثواب او

تبخیر نماید و با سمار مختصه برده حاینه او مستحکم شود و گوید که همانا این اسما که فدا کنند در عین

ناظران طیر فلانی گردان که بقدرت الهی آنچه نام برده باشد بر آن وجهی مری شود و بشرط کلی

آگست که بر آن ورق این اشغال بنویسد

حرف نون و موحی در آید در سماء را مستعمل شود آن مرغ را که خوشش گرفته نام برادر زاد
 مذکور قدری بر روی آن مردم افشان و از جای خف متحرک شود که تراب صورت الفخ سیند
 بهمان نون و هیات و حروف فلیقظش انبست **۷۷۷** ماه **۱۱**
۵۵۴۸۵۵ خاصیت **ششم** چون خوابی که در پای بزرگ
 بخلق غایی و این عمل الحسن انعمی است و کتاب صاحب کتاب سحر العمون لسوف بن احمد
 میگوید ما از شیخ ابو الحسن این عمل را مشاهده کردم فراگیر تر از هر موضعی که خوابی و بلوض آن
 زید البحر در آن موضع و پیر نزد و کلام بهما طهیری و از آن زیاد خالص عین مخروج بر بالای سرش
 کن و باب بحر و نیری عظیم قدری از زیاد مذکور حل ساخته بر قطعه کاغذ سفیدین پنج کلمه را که فلیقظ
 دوست بقیم غریب می بدینگونه بنویسد **السُّحُوشُ سَلْبُوسَالُ بَلْبَلُوشُ بَلْبَلُوشُ**
شماره ۱ در مواجبه ناظران بدار همه ایشان در آن مکان در یابی سیند که امواج و
 متطلبم باشد با نیری عظیم مشاهده کنند و غایبش بحر یا نیز تعلق بجبال عامل دارد و باب
 مخزج بر باد = **خاصیت هفتم** = بگردم اللجون و نرم نرم بگوید که بر بخله با شمشیری که بر باد
 سبز خسته باشند عین کند و لیسانه رویا نوزادین را در بدن عین حل کرده سماء جنبه
 که در خاصیت سادوسی گذرشته بدان مداد در آن رکونویسد و از آن عین صورت ششمی خسته
 در آن رکونهند و در میان شب طشتی بر آب سازد و آب باران یا نیری بزرگ و آن شیخ را
 در وسط آب تو کند و سماء مذکوره را اعنی طهیری بخواند و بدد که طوسان پدید آیند از هر
 مکانی در روی بدن آب بنهد و در حالی طشتت دوران کنند و شیر آب فرو برند و خود را در

حسن صور جبهه دهند و این از عجایب **اعمال** است و الله اعلم **وصل دوم** در نور میوه آن
 حصه **اعمال** است و این اعظم **اعمال** است و خفی علوم است و حکما گفته اند که علم لوا میس
 اکثر الفواید و اوفرا است **راید است** یعنی منفعت لوبی شمار است چنانچه اسحاق که مترجم
 عشر مقالات افلاکون است چنین آورده که لوا میس عملیست که بدو بنماید جزای خلد
 عادت باشد یا در عالم ابر یا در عالم اصغر **اما** در عالم گیری است که در علوم باشد چون
 اخفاء شمس و قمر و الطهار آن در شب و برابر از کواکب در روز میتواند بود که در مصفیات بود چون
 همیشه بر آب و محل استجار با شمار غیروقت آن و نمودن برگ سبز از درخت خشک و وجود شمار
 اثمار و انجلی آن و غایتش با بین السماء و الارض نیز هست چون رعد و برق و صاعقه و
 برف و باد و باران و امثال آن **اما** در عالم صغیر چون آفتاب صورت آن لجهت جرات
 و جفا چشم مردم و نمودن محرفه الصور مختلفه و مانند آن این ناموس دو نوع است یکی ابرویکی
 اصغر **اما** ابر بر امور کلیه و مهمات عظیمه شتمال دارد و کیفیت تاثیر آن هیچ وجه معلوم نیست و این
 را ناموس اعظم نیز گویند **اما** اصغر محسوس باشد بر امور طغای و مهمات فریغه و کیفیت آن و تاثیر
 آن بر جمع از باب الباب که اذنان سلیمه و طبع مستقیم دارند واضح است در یک از اعمال ناموسین
 را در فضلی رجم و ثبت کند می آید و هو المرفی منه الاعانه **فصل اول** در بحالی که تعلق بنا موس
 اعظم دارد و از آن عملها که از غیر احصار خارج است سه نوع **اعمال** مشهور است تعین و تدبیر و تدبیر
 و این انواع شله در سه فصل اینرا کرده میشود و بتوفیق الله تعالی **وصل اول در تعینات**
 و اصل اکثر تقاین حجر الشمس است و آن جوهریست که شب کوشی میدهد چون چراغ افروخته در حالی

این را لعین اگر گویند از جمله خواص این صورت است که او را در کوی پیچیده سفید باشد
 در پیش روی او این صافی نه وضع کند و همان در در بخر نماید در ۲۹ یا ۳۰ از ماه قمری
 ظاهر گردد و چنانچه در شب چهاردهم دمی یا بد که بردها وقتی که این بردها را صورت را غایب سازی
 و اگر در اول ماه صورت را در چسازی و چون او را خشک کرده سخن نمایی بر آدی که از آن خون بدی
 صورت او متقلب گردد و بصورت آنچه $H \equiv 36$ درود لیت نهاده و اگر در آخر ماه شکم
 صورت را بکافی و روشنی که در شکم او باشد بگری و در کسی مایه صورت او تنیز گردد و مانند
 ۵۵ ب ۳۱ شوه و اگر این صورت را چهل روز تغذیه کنی بخون بینی و شیر لاله و جای بودی که از قصابان
 بنید پس بر دهن آری شکم او را شق کنی و هنوز زنده باشد هر چه از اشخاص مایه از وی برود
 آری و نگاهداری بر گله که بدین دو چنین خود را هر دو پاک بیالای در طرفه الین از هر جا بر جا
 خوابی رفت طاطر لاد عرضاً و باز تو آبی آمد بقدرت الله تعالی و اعمال صورت بدین مقدار
 که اختصار یافته و $H \equiv 36$ با علم بالرشاد = لعین دیگر = و حجر الشمس و باز بره باز سفید
 عین کند و بیارد $H \equiv 36$ و چنانچه در لعین سابق گذشت و با وی عمل نماید امکه $H \equiv 36$
 نفع او را بخون سنگ لیت بیالاید و در خانه تاریک بگذرد تا بوقت وضع حمل و درین
 مدت او را گوشت دهر آخته در دم فساد و شراب چشانند آمینه با خون حجم تا زمان وضع
 حمل و قبل از آن برگ از درخت فندق و زید الج $H \equiv 36$ و حجر استس باید که اجرا
 برابر گرفته باشد و بخون سلفات $H \equiv 36$ و $H \equiv 36$ و زهره سمندون که مرغی منور است
 و بر کنار آب لجه بسیار باشد عین ساخته و بوه از حفات سخن کرده و چون فزور گردانند آماده دار

و تا چون صورت متولد نشد و فی الحاکم هنوز تر و تازه باشد از آن در در بر وی افشاند و او را
 از نای بزرگ پاک که سمعی داشته باشد و سح المراس در آورد و چهل روز او را بهمان طعام و شراب
 که مادرش را میداد و تغذیه و تسقیه نماید بعد از آن چهل روز از آن اناج بیرون آورد حیوانی بنیده بعد
 از آن الا لکنه یکپای داشته باشد و از وی بی کار آید و هر عفو او عیالی را نشاید اگر چشم او را
 بر کند و خشک کرده بید و بدان اکتفا نماید روحانیان و جنیان را بنید اگر مغز سر او را باغبان
 بیامیند کحل سازد و چشمش کند کتوز و در فاین زیر زمین را بنهد در آید و اگر زبان او خشک گردد
 بگوید و سخی نماید یا زهره مایی که قره لوس گیرند و در بحر عمان میباشد و ناهی دارد چون تابع خوش
 و نبات مشهور است بیامیزد و آب سازد و در میان دو دخت که همیکدیگر نزدیک باشند مجرمانند
 و یکی ازین جهت تخر کشد سنجین بیکدیگر کسل کند و حی که الفصال نزدیک باشد و اگر حی
 از آن باب حکم کرده و هر دست خود را بدان بیالاید و در زیر درختی نیشیند شاخ و برگ آن
 دخت به هم کسل کند و سخی گردد و اگر مغز سر ایضوت را با مغز سر آن که تازه باشد بیامیزد
 و برابر هر دو زن مشک طراشید بان یار کند سخی از پودنه است که اورا بوی ماوران گویند و آب
 با سخته در سایه خشک کند و در زیر درختی که خشک بوی پر باشد بخورد در وقت وساعت
 تازه گردد و کمره بر او پیدا آید **تعین دیگر** = بگرد H - 5 و با او همان مواظب کند که
 در تعین سابق گذشت اما جحر الشمس را باب گرم و مقداری از خون H 5 =
 5 x 3 3 5 عین کشته باید کرد و بطلح I. H H 3 او بخون 8 x 3 3 5 H
 باید نمود با براره او لطفم بجز امینته بانان گرفته باید کرد و تسقیه شراب مخزوع با دم

نذکر یاد مفضل بس برک درخت نخل یا یکدگرقت تا ورق لوت و ورق فرج و ورق
 الاشراس برک کاه سریش شجره صیغه ذات نونک کالج السراش افرار برابر کوفته
 پنجه نگاه باید داشت تا وقتی که وضع عمل کمزنی المار موهدا درین دزور مولود باید داشت
 ساخته و او را در انامی محافظت کرده هفت روز چیزی نیاید داد و لجه از ان افرج لموده
 لطن او را باید شگافت و احتیاج بیرون آ آورده با یکدیگر مزوج ساخته بیاید مالید تا مانند
 مرهمی تحف و قدری از خون وی بان خلط باید کرد درین مرهم در هر مضمی هر عضو که مانند لفظ
 تا زاینه و چوب حبش نشوف و اگر قرص جان عضو مانند کار کنند سبب دل او را بگرد و در
 پوست آدمی روی او سح کرده باشند بر پستان محکم سازند و از خود در او میزند فی الحال از لفظ مردم
 غایب تو نوزد چنانچه همه کس دارند آن بنید و اگر امضورت را بسوزد و رما د او را نکند در وقتکه
 خورید باران آمد از ان رما قدری بر مجره اندازد و شکر کند باران باریدن کرد **وصل دوم**
 در تده خنیات و عمل تدخین و توفیق اسان تر است و یکی از دهنه آلسنت که چون بدان
 ادخان کند بر بزرگی کوهی یا صحرایی دور باشد از مردم چنان نماید که افسوس شمع باشد و هوا آتش
 گرفته و میان آتش هوا اسپان سیاه و سفید جلال میکند و بر سراسی شخصی نشسته حره آتش بد
 دارند و هر یکدیگر جمله میکشند و می آرند هر که امضورت مانند پاره نماید تو هم کند که غدا نازل شده
 موجب شبیه لوبه او گردد و اجزا درین دهنه شست است اول پیه هاسی که در آب بجهه میباشد
 و انرا حش میگویی دوم پیه صام ابرس سوم پیه سلما را و آن نوع است از ساس
 ابرص که چون در آتش افتد فی الفور آتش فرو نشیند چهارم نظرون اعراب و علی حواله که در این

چهار اجزاء را برابر کوفته باید پنجم اخلاص البقره کن گاو و آن لعنف جزوی باید ششم موی پستیانی
است بنعمت بغم لکشل بکوتر و ازین سه جزایه جزوی مانند مجموع را یکو بد و به پزد و غیر از سموم محرق
و منقول را با شخم در آیزد و هرب ساخته در ظل تحف نماید و تنجیر کند بدان بر سر سی کوی از کوه یا
بهند یا در صحرای خالی که در دغان الفنوری گفته شده معاینه دیده شود تا وقت القطع بجز
دخمه دیگر - چون روز بدان تدخین کند هوا تاریک گردد و ستاره با دیده نطف و خوف و
عجب بر قلب علیه کند و این بابی عجیب است آفرای کرد بکریت و حجر الشمس در این حکم پرنده که در
دریای هند می باشد و سر فراشتوک اجزاء برابر کوفته همه را کشی کن و بر هر سنگ پشت خم ساخته
حب سازد و در سایه خشک کند و وقتی که خوابی عمل کنی که زوجه بگرد در آتش که از چوب است
III از دخته پشند تنجیر کند در لعنف النهار بر موضع بلند تا که کرب دیده شود در روز نشانه نماید
دخمه دیگر چون بدان تدخین کنی در لعنف السبل و ماه بدرجه بدریه نزدیک پشندی مال
از او محو گردد و منخف بماند درین نیز عجیب است بگرد در آتش که سراج القطب گویند و بکوب
ان را و بار نه ب ۵H و ماره کاو و نمز سه ۵x۵ و نمز سه ۵H ۳۵۴ بر آیزد
و بند قیاس از بمقداری نخودی و به سایه خشک کن و در شبی که خوابی در موضع عالی بر آتش تدخین
کن آتش زل و غیر اینام خسوف چون غیر اول و افراد ماه قمر منخف به بینی و در کتاب خسوف شاه
سناوی آمده اند چون بدین دخته تدخین کنند بر روز در آسمان ستاره گانرا به بپند و مرغان
بزرگ مختلف اللون با هیات عجبه **دخمه دیگر** - در مواجیب نمونه نطف از دو
آب و تمایل آن شراب اسب کوار و جوشش بسیار و غیر آن درین دخته افلاطونیه است

و لا یکنه که اولی که در اول است

نوع دیگر که XIII را خواهد که XII گرداند را بداند که در اول است نی
حل کرده و بر در قی بنویس همان اسم ثانی به یک هفته مذکوره و این اشغال ترتیب کند

و نیز کند و کلمه با

مخمسه و فلذرا در چشم هر که بنید او را فذن گردانید بر همان و تره است که مذکور شد و بقدرت
ربانی هر چه نام هر چه همان میشود از اشغال غافل نشود او را بلفظ بمنت یونان فلقیتر گویند یعنی
یارد مدکار و نور پیش نریزید کار و الله اعلم فصل ثانی در براد و ثانی و آن را دویم باشد

مخرج و معمول بیم سوز آوردن XIII و خروج این بسیار از آن عمیق پنج خاصیت

اینجا مکتوب میگردد و مکتوب هر خاصیتی موقوف بر فلقیتر است یعنی هر حرف که بدان مراد نوشته میشود
بقلم طلسمی خاصیت اول اگر باین مراد فلقیتر او را شب بکشینه بر پشتی از نحاس بنویسد و آنرا
بر آب سازند و سه ورق از درخت لاد در آب بکنند و آن طشت را بر آتش دان نهند و آتش نرم

نرم در زیر آن فروزند تا گرم شود پس فرو دارند و شمع از همان درخت آب را تحریک دهند و با سماء
طنیره طنیره که در اول فصل ثانی مذکور شده مستعمل شود و اوزی و پذیرد در حسن صورتی و صدای روح بخش

از آن آب ظاهر شود اگر تفسی کنند همان تفسی بسوزد و اگر چیزی خواهند همان چیز شوند و اگر بنده
کنند این نوع صورتی بظهور آمد در گریه و خنده نیز همین نمی و جبهه گردد و فلفطر فلفطر او را

صفت خاصیت XIII چون خوان

و چون وینل دعوات عمرها کلمتر آمد و بر تقدیری او را عزاق کند در آیت بمر دو باید
 که چون بمر دو پیمان او را خشت کند و قوی آمنت که گوشت او را بیاید و وزن آن لحم
 گردان و ربع وزن آن قلب بوزن پ - یا H ۵ و مثل آن دل طویلسن گوی که بر
 است بگرد و چه را بگوید و با یکدیگر خلط کند و گفاید دارد و هر که در همین ازین دعا بشنوی
 تناول کند بعد از لحظه منقلم تو بحکمت و بر چه بشنود یا کردنی الحال و بر آنچه در خواطر مردان
 میگردد روز واقف گردد **الا لوعده مکر** = حاجت شمل اگر گفته است منقولست از کتب
 این عمر از علم غایم است اما چون درین کتاب که ترجمه کرده میشود آورده است خود سیستم
 که اقطای غایم چه فایده است آن عظیم بنایت است یا که خواهد که بر چه در خواطر مردم میگردد
 بر خواطر او منظور میکند **باید که یک هفته روز دارد** و اظهار نیز حیوانی کند و بدین اسبابی
 سبعه که نامهای بزرگ مفاتیح العلوم خوانند **سَمِيَّةٌ يَدُوعُ عِلْمٌ هَيِّنٌ حَلِيصٌ لَا يَلُوتُ**
وَأَيْدِيهِمْ حَاجِبِي فَيْتَا حَمَلُوبٍ بر روز هزار بار تلفظ گردد و در آخر تمام این عدد
 باره بار صلوة **و سه بار بگوید اللهم اكشف عن قلمي حجاب الغفلة و علمنا ما لم**
اننا اعلم و بعين لي من كل ما اسأل عنه يا من لا اله الا هو و لا مقبود دبره
 پس باز نیز باره بار صلوة فرستد و چون شش روز بدین درد مداومت نماید و روز ششم
 اثر ظاهر گردد و هر که پیش وی آید و بر چه در خواطر میگردد ازین حال بر خواطر این کس گذرد
 و در آن باب کلمه و احوال **نوع شامی** = در سرعت سیر و این چنان باشد
 در روزی مسافت یکماه را قطع کند و این در کتاب سر الاسرار منقولست از حکیم

لاذن طریقی و دی فرموده که هر که فرا گیرد جلد $H \times H$ و جلد او زده بیضا
 یعنی مرغ آبی و پوست کردن خود کس کی در رنگ و پوست روی گهتار و پوست دوک یعنی دجا چه
 سینه و پوست $H \times H$ و جلد فرس بشرط که مجموع ذبیه باشند و آن جلد را وجود را
 دباغت داده باشند و دباغت کند و از آن یعنی لب بزند که فرق و تحت آن جلد فرس بسته بدوزند در
 وقتی که عطار مستقیم التیر بسته بسجود و قمر متصل به یکی از نمود پس چون خواهد که بجای دور رود
 در میکوزی کلفتی و مشتقی آن لینس را در پوش بر طهارت و باید که روزه دار باشد براه آن موضع
 در آید که در لایق در زیر قدم وی ملوکی گردد و یکی از مشایخ مغرب درین باب بطریق دیگر عمل کرده
 است و فرموده که فی مکان بر نوبه میوه که بگزیند پوست $H \times V$ و جلد دادک که بر دوزخیه
 باشند و دباغت دهند و بعضی را بر بعضی ترکیب کنند و جلد $H \times V$ در فرق او و تحت او بسته
 و لینس سازد بدوزد در وقتی که قمر متصاحب بطارد و عطار مستقیم التیر باشد پس این اشغال را
 که مذکور خواهد شد بر جلد او بره نویسد و بر آن راست بندد در وقتی که توجیه بمشقی کند اینجمله
 دیگر کی بیکاه رود او بیک روز رود که هیچ ربخی بر بی نرسد و اصل آست که درین کلمات که آمد
 بر باد او و شبانگاه و در سازد و از یازده بار کمتر بخواند و هر چند بیشتر خواهد بود بهتر بود اما اشغال

که بر جلد غزال باید نوشت این است
 و $H \times H$ و $H \times H$ و $H \times H$

ع ۴۴ ۴

و کلمات که در صوم

یا خبیر یا شکوید یا لحم یا لحم یا لثک اغینو فی علی ذالک و یکی از اکابر بر سه
 ورود در محاللات حرف بر بنوع آورده که هر که خواهد که بر آب برود بگوید بولست و لیس که در لغت
 و جدولت و حبله با می دریا و جمله H 3 III X لا ۶ X و لیس بطن ازین جمله و به
 بونه از لب باز و جدولت و فوق و حکمت باید و بر هر جمله ازین جمله در لجه مد بونه عرض
 معرضه برین و غنیم و نار و مظهر بنویسد پس بر هم دوزد و قمر منقعه باید بطارد و از برج
 ثابت ابی و چون همین لیس بر شد قدم بر آب نهد و با سما در باب فتن و یوم و ساعت
 مکمل شود و تکرار کنان برود و بقدرت الهی عبرت کند آب را بر وجهی که قدمش تر نشود اما
 حروف از لجه که بر هر جمله نویسد بیاید نوشت این است حروف الفح ۹۹ ۹۹

حروف الفح ۹۹ حروف النور ۹۹ حروف المظ ۹۹ ۹۹ ۹۹

سندره ذکر کرده که بگوشه ازت خنهای سنده که سبز باشد و آن در خست بنور در

مرغابی

بوده از شکل سر طائی باز در و پیشان جلد خوردن یعنی سفید مبره و آفرین لبط کلان
 پس هفت قصه فرا گوید که میان نبی باشد بر بنوی مقدمه از شری و بر هم ترکیب کن چنانچه

موسیقی میزند و این اسما و عظیم را بخوان H ۵ H ۳ بر هفت پاره شتر مرغ نر بنویس
 و کلام صیغ را هفت بار بخوان و بر انجام و آن پوست را در سر بنویس و نفس در آن

قصص فرست و ما و از بلند بگو - یا حد آم بدر اللسماء ارفوئی من بدر لکمکان اتی

مکان لذائی البسده الفلانی و مرغل را بجای آورد و جمله ازین کلام صیغ را آغاز کن

در سر آن شغف کن و درین رساوار که خورده آمد بر بولنت نه $\text{H} \times \text{H}$ بنویس مگر در سر آن
 در هم بنج و در آن حفره ز تیون نه و سری انرا بجم محکم کن و رساوارین است همصطعش
 همصع مسلع مطماح عطلس مسلع مد لعون طله هه
 درین شغف بجای تازیانه اسپ پس بگیر صفت رنگ از فرزند
 بنمته و صفت و خمر بگراده که در آن ایشان را نیز مختلف باشد تا برسند و از آن
 رسی بتاب و در دکان دمان اسپ کن که آماده کرده یعنی قصبه برای بند تازیانه لیا از
 جرم گاو دوالی یافته نسلت صفت گره بر دوزه و باید که این اسپ و تازیانه بسیار باشد
 پس عصابه را از غیر مهنه لبمان دین رساوار بکشد و زعفران بر او نویس —

مشمشه لچ مشمشه زیدغ یا د مسلسلینشا میلینیت یا طر طمش غلططش
 یا طبعه جو مشمشه بلشخ عسج جو مطبورش و چون نوشته شد عصابه را نیز
 محافظت کن و چون از لوه طران کنی بر جسته که خوربی اول بکوی بندنی برای لیه از آنکه لصف
 از لب گدشته باشد و جره از این با صفت برو استگشته پیدا کن که از هر تم تا ک یفنه که باشد
 و آن را در آن جره بر افروز تا وقتی که بنیاد زبانه کند کرد پس عدد بندی و محکمگی و مصطیعی مصطی
 خون و بیخ پرده بخر کن پس قصبه را کوارش و عضا و باد این غریمت را چون در آن تازیانه
 قصبه را کوب و با بهایم باز نه و چشم را بدان عصابه به بند که در عایشه این رساوار غریمت
 ترا برداشته بمکان مطلوب فرود آورند و غریمت این است — او دمای شمشه لچ

حلج یوه یاه ندینج لمو حیح یاد شمشیت یا صلیحیت یا مطبورش یا طیش مطبورش غلططش

سازد بوی و یک بر این نه بنهاده آتش برافروزد تا وقتی که آن چیز مژگانش و بیاید که آتش
 او نبات یک نیز باشد و چون آن چیز مژگانش میزد و بگذارد تا سردت پس آن دیگر را
 بکنار دریا برده و در درون آب فرو برده بوی و یک را بکنایه اول استخوانی بروی
 آب بر آید بگرد و آنچه بیه از او متقاعد گردد بگرد و مراد ازین عمل همین عظیمت است
 و چون این استخوان بدست بیاید دست محفوظ باید داشت پس هرگاه که کسی جویند که باران
 بیاید و زمین و علف را بروی آورد بی راسمان را کوان دیده فی الحال باران باریدن خود
 کرد و چون جویند که با لیسنه عظیمین را پیشه سعد و بر سید بگرید که باران منقطع کرد این
 مایه محول به است و در هندوستان برین جوهر عمر کنند و عامه مردم بمن وقت احتیاج همین
 دستور باران بیاید ما ذن الدلت **فصل دوم در اعمال اصغر**

و انواع آن بسیار است و از اول مجموع پنج نوع آورده میشود در پنج فصل - **و صل اول**
 در تقظینات یعنی اگر این است که بگری ورق II III یعنی کاهو و آنرا چون II ۹۶ لای
 یعنی شتر بیالائی و بر وزن لوی عرب کنی بعد از آن در انامی اصاص کرده و کسین محکم کنی در زیر گری
 دفن کن و تبدیل زیل نیمائی و تقظین میدید چنانچه رسم است ما ذن آتیه از تو کن بر صورت ماری
 و گری او شصت باشد بگری شتر و مراد چشم سیاه بود و در مال خود باید که مقداری از II ۹۶
 X لای II ۹۶ لای هر دو شسته باشد که هرگاه الفوت چشم بکشاید اندکی از آن بروی ریزد پنج
 شنباز روی مقداری رطوبتی که بخرشته بکشاید بروی و بر پیش وی ریزد و تا سه روز و بعد مقدار اوقیه
 از روی II ۹۶ لای بپوشد نم نزدیک وی افکنند که منزه از آنی الحال بخورد و چهار روز بر روز

چنین کند و چون از تولد او هفت روز بگذرد و آنرا متفحح منصفه و شکل در پور کرد و پدید آید پس درین
 شکل چیزی از ب - ۲ لا I ۷ لا بویا ری زنی الحاکم بیاضه و حرکت او ضعیف است و سر او را
 به بند و تاشه عت بیه از آن بکشید و کارویا تیز در حوض درون آنجا برده بر کون او بند و فرود
 و زور کند تا خون او بر جوشد و در آنجا جمع نشد و در آن حوضی بسیار است که هر که نکست قدسین خود را بر آن
 بیالایه بر آب تا اندرفت و قدسین تر نشد و اگر در آنش رود کف باشد نوزد و آنش فی الحاکم
 فرزند نیند و هر جا که رود قدم در زیر پایش زین مطلق گردد و از رفتن بسیار رنج بویا نرسد و اگر
 از آن خون تقریبی در رو خود مالده از نظر دم مخفی گردد و اگر در ساله و سر یا خود را در زیر آسمان بر نیند کند
 بارگه در غرقت بارد و بر جوشد عطف الله کوبید ایراد این تعین در باب ناهوس اگر است که خاناکوف
 درین باب آورده به رتباع اولانغ یف (الغرض دیگر) و درین را بهتر فرامیس بگری خوانند باید
 دانست بگرد لا ۲ ب - ۲۲ و آنرا بخون H X VI تلویث گفته مقدار ای گفته تر کرد
 و در میان H X VI و نین در زیر زمین کند سه ماه و زمین را به - ۲ لا مذکور تر میسازد و سه ماه
 از وی باران سرفه به شکل پدید آید هر کس که زنده کننده تولد کند آن را فریاد و در ظرفی زجاجی
 عقیقه جمع که سر او کف باشد و بیایا او فراف در آنکند و یک هفته بخون H X VI لیطم کند پس آنرا
 محکم کند بلکه اطمینان کند البین حکمت سه هفته بگذارد که آن حیات یلد بگیرا بخزند و یکی مانده بدون بانواع
 الوان که یونانیان او را طلسمی نامند و او را یا حی بنه شکل تا پی فرسوا و نزدیک شانه از دو طرف
 بالیا بنه که در آن از ظرفی بطرفی تواند برند و درین عمل از رایه آن حذر باید کرد و بنایه گذار
 که تا از حرکت باز مانده پس سوراخ و مانع خوف را به قطنی که مردغش با دم آگود باشد بیایه لبست و پلو

چون بر این فرودخته و درین شمال را حکما و یونان کورس گویند و معتقد اند آن است که اوراد
 بسیار بود و زود میزد و میرا در اعجاز بسیار است در سجده و پر که اوراد فو دارد بر لقمه خورده
 در خاک هر کس اوله می تواند کرد و بر صورتی که گذرند در مستحبه دیگر می تواند رفت بنمایه و اوداع
لوقتی دیگر - که در وقت نزع و کسوحق یعنی رنگ رودان منون بروی نهنه بنهند و آن
 سرشته شده و ریشیه انرا تا چهل روز از طعام خوردن مصطفی باشد که ماکس به $VII \times III$
 $V \times XII$ خون کبوتر تلوث کرده در انای رویی انگند و در زین رطب حمل مقل کله تا وقتی
 که متعفن گردد و از صورتی متولد گشت که بر روی آن نماند و بدن او پدید مرغ و او را دو
 بال باشد چون مرغان و ریشیه از صفت او نرید و شاید که قبل از هفته ببرد و ارا بر صافی
 و مویزایی و شراب بیالید و در روی که از شش باشد بیه با فک نگاه دارد و قورص بحسب شش
 نماید - اول آنکه - متوجه بر وضعی نه زمین در حرکت قدم او مویزای گردد - دوم از - سبب بر چه پیش
 وی دید و چون شیر بر و بنگ هم بر طبع آن ن شوند ضایحه بر آن ن کور می شوند و نهاد و مستخر
 وی شوند - سبب - تا چهل روز از خوردن طعام در آن میدان آب مستغنی بود و اگر قبل از وقت
 آن شمال ستم او را نش کنند و ابی که از ریجا بروی آید در طرف زجایی انگنه نگاه دارد
 و هر که سری جوی را اوله کرده در گوشش بند کلام جن را بستند و اصواب حیوانات را هم کتد
 و این عمل از جلودر کرد مکتوم است - رحمت الله امرایه و کتبه - وصل دوم در ترخینات
 و خنه بحسب الحناء شجره و میل او بیابن عمل گیرد منسره $III \times III \times III$ و استخوان
 $V \times III \times III \times III$ و استخوان $III \times III \times III$ همه را کتد و بر کعبه و چهل روز

بروم کیو یہ ان ترا کہ چشم بپوشید و روی کردید پس بدین دخنہ تدخنی کند و با سجاد سبزو مستعمل
 گردد و بگوید بنوادم کلہ سالوئے عنہ و ما طلبوا فی بینوا الہ یا ایہا الودحایستون
 کلہا سی و ما طلبہ رضی و ما طلبہ بس و ایس بگوید چشم با یک بند و چون دیدہ باکت مید
 آئینہ مطلوب است معاینہ بیند و اسمای سبزو این است $\text{حَطَّطًا مَنطَاطًا عَیْلُونَ کَا رَیْطُ سَمْحًا}$
 شَعْبَتَ بَاسَن لَمَ الْاَسْمَاءُ الْحَسَنِی وَ الْكَمِیْنَاتُ الْعَلِی وَ الْفِیاء وَ الْهَیجِیة وَ الْاِہْمَاءُ رَب
 اَعْبِی عَلَی كَلِمَتِكَ لِحَمْدِی ط لَعِیْن وَ لِفَعْلُو الْاِیْ مَن كَذَا وَ كَذَا اَحْمَدِیو الْاِیْمَا الْاِ رَوَاحِ الْعَالِیة
 بقی من قال للسموت و الارض ایتسا طو ع او کما قالوا ایتسا ط لعیس ر ایا علیی -
 و صل سوم در نواسیس رطعمہ در شربہ امانا مومک رطعمہ بر نیوی است کہ بگرد -

X H X I V X H X انقدری کہ خواند از پوست جدا کند و بر موی لادله کہ شیرین و پاکیزه باشد
 لادله کجا بیست کہ از کلمه معاہدہ بچوت نزد تا بر یاشند و صفتہ تر و تازه ریح آن بگرد و آن
 مقهورا بان مخلوط سازد و یک ریم مالہ و در میان خنک در سایہ بنند و اقلطون گفته کہ در
 زبل ازس تر کند و در بر گاه و دامنک تحف و صفتہ بنده گردد از بر فنی از جدا کند و دیگر صفتہ
 تر بودی از برود و صفت نوبت چنین کند بہ صفت روز تر طلی از دوائی مقهور منتقالی کا تر مقهوری
 طعمه کند پس اجزای دینی نماید از وی و ظرف زجاجی مخلوط سازد پس بگرد از H H ط ی ای
 یک دوم H H فان برابر او دور نتمه اقلطون بجای چنان H H آورده است و در
 دینی ترتیب کند بعد از آنکہ مخفف و مسوق قابو و ترتیب است کہ لقیقہ کند و ترتیب شربت
 نماید تا وقتی دیگر شرب بنمایہ افکاه بردارد و در ظرف زجاجی از غبار مخلوط سازد و در گاه

که خورند یک مثقال تنای فریاد لیه از بر حقیقت ریاضت چند روز تا چهار هفته و سه هفته محتاج غذا
 نشود - **نوشیدنی دیگر** - و این از اعصاب بزرگ با هر دو سان است ابو یسوی رحمت الله علیه گویند که
 بگوید $H \text{ --- } I \text{ --- } H$ و باب نرسین بچون نه و در انقباض حرکت کند یا با تشکیف کند پس از آن
 بگوید نرم و وزن او $H \text{ --- } H$ از هر دو جدا یعنی قشره مثل او $H \text{ --- } H$ یعنی
 پاک از قشره هر یک را جدا جدا بگوید و با یکدیگر مخلوط سازد و دیگر پاره بسبب تا اینکه منزه نشود
 و مختلط گردد پس مسحوق احوار را با این دو مسحوق برآمیزد و دیگر هم را با هم مسحوق کند و حسب سبب هر جی
 بوزن دو دانگ و وقتی که از طعام صده خالی باشد یک جبهه ملع کن که یک هفته از طعام مستغنی باشد و بنابر
 که بروی این دو طعام غذای نخورید که بیج بلدک باشد و زیاد از دو دانگ نیز مهلک است
 چه در اثر کرد و عظیم منقبض سازد و متافران شرط کرده اند که اول تفتیق بدن را باید کرد از اخلاط
 ربه و شرابی از سرد و خیمه باید نوشتند پس مقدار سه سیر آب گرم باید خورد و دو دانگ بکند باید بود
 بر واهی که گفته شد و اگر کسی خورند که باز عود کند به غذای که بران محتاج بوده و معتاد بوده و دیگر پاره **تفتیق**
 تنقیته باید کرد به سرد و خیمه که دو فرود آید سیاهی کوخته و به از آن اندک اندک غذا باید خورد
 تا بقره وصل آید و گفته اند اگر از مسحوق اول بوزن دو مثقال را با رطبی از سورتی اینخته بخورد یعنی عمل کند
 یعنی تا یک هفته از طعام خوردن محتاج نشود و تقویم ریاضت بر تداوت تناول هر روز جمله واجب است
 است - **نوشیدنی دیگر** - فرا گیرد $H \text{ --- } H \text{ --- } H$ از قشرین و باید که حدیث باشد
 و جمیع و بی عیب و فریه در نهایت خلوت و آرزو $I \text{ --- } H$ **حلیب**
 نیز تازه دو نیمه در آغاز حرکت گردد باز تفتیق نماید **حلیب** در این $H \text{ --- } H$ جدید مرغشته

نوع دیگر - عن شیخ السیرور وی دواظن انه لم یصل قدس سره بکود ۵۰ - ۵۱ هر جوانی که باشد
 ۵۲ H ۵۳ اندو جدا کند بعد از آن بیاید و در ظل ماه و در ۵۴ X ۵۵ - و انرا در میان وی
 بند تا تمام ماه در دراز خرد انگاه با هم زطل ماه ورد در شنبه کند و دو درم و غفران و پنجاه گند
 مکنش و پنجاه گند کافور در آن شنبه بند تا غایت شرف بعد از آن سخی کند هر گاه جوانه بوزن دو
 دانگ بجز در تناول نماید تا ده روز بجز آن محتاج شرف تا پیش از آن چند روز ریاضت باید
 کیند تا بدن پاک خفای از ماده شرف - **نوع دیگر** - و این عمل سازن است I ۵۶ H ۵۷ و
 ۵۸ H ۵۹ و آرد ۶۰ H ۶۱ و ۶۲ H ۶۳ و کیز از آن خشک ۶۴ - ۶۵ H ۶۶
 ۶۷ یا ۶۸ و غسل چند روزه هم آید و چون شرف را بویب مقشر باید که عمل فرود بر ابر
 و فرنایس برابر همه چون کند و بکار برد را از نوایس اکثر به موفقیست که منعی باشد
 از شراب بگذرد خشک اعلی ۶۹ H ۷۰ ب خشک کند و باید با ۷۱ H ۷۲ ۷۳ ۷۴
 ۷۵ ۷۶ بیاموزد اول باید که ۷۷ H ۷۸ را گرفته باشد در صعب فارسی که در شراب مخلوطه باشد
 یک شبنم روز و پرو آورده خشک ساخته و شیر گردا میند او را ایضا فودل او را برود آورده خشک کند
 و بیایم گفته شده یاد او اول بیاموزد و قدری از آن بر آب افکنند بنوشد و روزی سه بار از بی آن
 بنوشد که اصلا ضرر آن فرموده است از شراب آب مستحق باشد **نوع دیگر** - کون گویانی را بجز
 و بکنند و به ۷۹ H ۸۰ نوع الرقیق کنی کف گرفته بیاموزد بمقدوری جزوی میل کند و از
 شراب مستحق شرف **نوع دیگر** - محتاج لطام شراب شرف و گویند که اقدولن از این دوا
 بر او بکنمقال می نویسد و محتاج بنده نیستند لیکن در ظل از لب ۸۱ H ۸۲ X ۸۳

و عمل صبه صرد بر سه نوع است کبیر - و وسطی - و صغیر - و هر یکی را در دهلی آوردند
 مینویسند (وصل اول) در عمل کبیر آن چنانست که بگردن بنجوه سراج القطب پیدا کند و آن در خست
 که لنب عریض در خنده سراج القطب مشتق است از دو نام یکی سراج و آن بر اعنست دوم قطب آن
 جاذب است که آنرا طینوک گویند - طینوت - در شب روشن است و چون آن کیه لنب روشن است
 باو یکی ترتب لنب بسی مشبهت سراج و قطب دارد بر هم که در شب روشن است و گویند که قطب گنایا
 حرمت دارد و در شب طلب کس حرور قوم این چوب در صوبه بجگاله بمرس سینه لبه بر گاه تر کند در شب
 پیش خف می نماید چون شمع مشتعل شود و در لبی بان لب چون از آن صوبه انتقال واقع شده در بنجه صوبه
 بدار آن عمل انوار جدا شده مثل چوب را و دیگر تمام انوار جدا شده و اصیانا بسبب چکان این ملک با بنجوه
 باو یکی بجگاله که مرطوب است این از آن $H O H O$ بگرفته در شب پایداری فرج کند و چون رادر
 پایینی بنجوه درخت ریزند و پنهان کنند دل آن بنجوه را درخت بنجوه روزی دیگر بر وی آورند و بموضع خالی
 برند که ایما $H O H O$ سوز پری خوشی شدید السوائیه بسته باشد و سوز قطع کند و چون هم او را بگذرد
 و در وقت لوح باز $H O H O$ دیگر در بنجوه مذکور فرج کند و دم او را در اصل کوزه برینند و لب
 بنجوه را همان موضع کشیدند و فته روز چهارم بر او آورند و بسا محوس قطع کند روز پنجم باز یک
 از آنیم که مذکور است فرج نموده بسا در کوزه کشته روز ششم قلب مدفون را بگیرند بکنه از آن روز هفتم
 بناید که آن درخت را برود و آن دل را برود آورد و چون بخانه رسد آن درخت را قطعه قطعه کرده
 در دیگی اندکند و آب در آنجا کنند و بجوشند تا وقتی که تمام اتفابین خود گردد و آب آن را فکند و بگذارد
 یا که شرف پس آن را بر آن محوس دیده تا بخورد لبه از اکمل آن او را بیند که از نشنگی بر طاعت شده

گویند که از چشم های بسیار در پس از آن آب بوی دهنه تا سر استحقاقی الهی مضطرب گردد و چشم او باز
ماند و بندگت رسد در همانم بگادهای تیزی از فولاد بنایت تیز باشد او را زخم کند باید که عت
میخ پخته داگر در او ز رعیت باشد بهتر بود پس خاک پاک بگردد در زجایی طرف کلدن یا فحاز
جدید رنگ ریخته کند و سر سبز را بگیرد و جب صوف را در دیده او فرو برد و آن سر را در زیرین خاک
دفن کند و تنه و جسم و دم او را با احتیاط و فرازی او در آب آفتند و در آن آب پس خاک بریزد تا
وقتی که دانه سبز نشد و برود و باد بگردد تا چهل روز بر سرش نهاده بر آن پدید آید پشته آن بار بر دارد
و یکبار چوئی رود که در آب روان بود و آن رسه چه را در آب آفتند و دانه بریزد آب فرو رود و کی
بر سر آید آنرا فراگرد و در دانه منگم لطف از نظر مرغ غایب لطف مادری که ساکت پشته و آن حب را
در زیر زبانه بدارد کس او را نه بیند و او همه کس را به بیند و چون سخن گوید عمل باطل لطف همه کس را به بیند
(اصل دوم در عمل و سیوا) و آن چنانست که جب صوف را هفت روز $H \times 3 \times 6 \times 3 \times 3 \times 3$ بند
پس زمان برون آرد و خشک کند و در چوب آدمی $H \times 3 \times 3 \times 3 \times 3 \times 3$ بکار دجایی که با یک ناز برونجا
ترسد و باید که چوب را بر از $H \times 3 \times 3 \times 3 \times 3 \times 3$ کند و تخم نکند در روی آفتند و به پرود
تا درختی برود تمام بر سر چون برسد باید که یک جب را ضلع کند بکنه همه را جمع کند و جایی خالی
بنشینند و ریشته هانی پیش روی خود بند بست چپ گیرد و به دست راست یک یک جب بر دانی می
بهند و در اینته می یزد گره که خور در اینته ندیده نه بیند آن جب اصل است آن را نگذارد و
باقی را بیفکند و آن طلب بوقت حاجت در زیر زبان گیرد بچکس ویرانه بیند و او همه کس را
معاینه کند و آن سمت عمل است که آن تخم پروده را $H \times 3 \times 3 \times 3 \times 3 \times 3$

بسته
وسط
در

مجلسی علیه سینه الر حوالی قلعه العجل یا صها میل بجای نزل آسماء اجب و عدد و عوارز این وقت در کبر سینه
و در صغیر چهار و هجرت - دعوت کسی که سخن بزرگ گفته دارد و نوبت لقیقه صاع است - مدوش جمعیست قیده لادوش دعوت
نظایر صغیرش طلوش طهارش اجب یا رو خطیست فیل بجای نزل آسماء یا رو فیانیست یا رو قاسم و عدد قوت این
دعوت از کبر چهارده و وسط کیزده و صغیر چهار است - دعوت زهره که سخن بزرگیم دارد - و لقیقه پنج است و بزرگش
غیرش بحدیوش و در پیش طهارش شکرش از پیش طهارش اجب یا غنیب میل بجای نزل آسماء عیدک و لغایر اینها دعوت در

دو و نوبت و زهره است و در وسط نوزده و صغیر با کبر نهم ده با کبر نهم بی - دعوت عطار که سخن بزرگیم است به لقیقه
پنوش پنوش حلی نیش نیش کلریش عکشی در پیش عودش و پنجم اجب یا کلانیست می نزل آسماء عیدک و لغایر اینها دعوت در کبر
دو و هجرت و هشتاد است در وسط بیست و سه و در صغیر پنج - دعوت قر که سخن بزرگیم دارد و لقیقه پنج است
و عدوش تا کوشش ابروش طهارش طهارش یا شش پنجاهوش دعاوش اجب دعوتی یا جبرائیل بجای نزل آسماء

و عدد و خرازه این وقت در کبر هجده و صغیر است در وسط و در صغیر در یک نوبت است و در صغیر - فصل دوم - در کبر
این صوب که قبل از این گذشت که عساقری شجره را در فریط باید کرد ماحی نوبت لقیقه و چون صاع خرازه و عساقری لایم باید
اندر از هجرت صوب پاک باید کرد و کبر است آسمان باید کرد چنانچه پیش از این در نهم گفته است یا حجاب باید است -

حاصل شده و با جوی در آب را کند و کند و چون در آب باید که اقلقه بند که لقیقه از حجاب بر روی آب
برند و لقیقه در میان آب کس گردد و لقیقه در میانی در زیر آب قرار گیرد برنجی در وسط آب شکر است و قدری
از حباب بیکدیگر ملحق گردد و عساقری که در آب منقش شود و در لقیقه حباب بر کاشان لقیقه است و عساقری را در
وسط رقم ریخته می باید - فصل اول در حقل - حاصل برای عی کار است و چون آن را در کله آسمان در نهم است

فرا باید گرفت و نگاه داشت از آن منقش نوبت است دیگر که گفته شده از ریگاری صاع باید کرد و بویک کوفته بیکدیگر در برنجی
و سوراخ باید که اطراف آن سخندان شده پس وقت حاجت آن عاصم را بر شسته و در حباب کوفته بیکدیگر بایه
کرد در زیر حباب مذکور پس لذت آن حباب در در می باید گرفت و نهاده به آن غایت

از حشیم مردمان شود و الله اعلم

وصل دوم - در وضع آن حباب که بر روی آب آلیتاده اند آنکه خاصیت آن خوب است

خاصیت است و قبول اول ملاحظه و نظرها و اعراض بر آمدن حباب ازین آن و فوروز غزت و صفت
و کثرت حشمت میان جمیع عالمات و توکل و استغنا از خلق و چون میل این صلدت پدید آید صفت
وانه از خوب فو قانی یعنی از آنها که بر روی آب بوده اند بگرد صفت وانه شیر اگود و مثل او
شیر ابيض و همین عدد غرول سفید و مانند آن فلفل ابيض و صفت قطره ملح اندرانی H H H H I

H H H H I و H H H H I و H H H H I و H H H H I و H H H H I و H H H H I و H H H H I
پاکیزه افکن و بر بازوی راست خف بند و با همه مجموعه که گفته شد مشابه نمایی زیاد در آن

ات الله توست وصل سوم در متعفت - آن حباب که در ته آب مستقر بوده اند

انها برای عمارت خانه و چاه ها و نالهات شدن بکار آید هر گاه از حباب مستقره در

تحت نیای یا نهالی در زیر پند ان نیای عمارت ساهایان مانده و از فرای این بود و نهالی

آن درخت عالی و در آن گود و اگر آن خوب را سختی کنند و باب مخلوط صفت در زیر

درختی زمین بزرگ تصفیوه بسیار دید بمرسته که محل بزرگ و خوب باشد **وصل چهارم در بیان**

حیات مخر که در وسط آب - و خاصیت آن چنان است قطع مسافت بینه در

زمان قریب چون کسی خرابه که از بلدی ببلدی برود و خونه بینه و خونه قریب در موضعی رود

که خالی باشد و در دایره بکشید یکی برای زمین بلدی که در ولایت و نام آن بلده نویسد و دایره

دیگر در آن جهت که بلده مطلوب است بکشید و نام آن بلده نیز نویسد بر وجهی که تمام حوالی

دایره را فرا گیرد و اگر کلمات یا تمام رسمه و از دایره چیزی باقی باشد یا از بیشتر کرد تا چون
از سر

دایره تمام رسد و اما این است (الف میطرون و میططان که میطوس) بعد از آن چه
 از آن متحرکات فرا گیرد و با قطع از آن خود تقاری بر مجرجه بند و در دایره که رسم شده حاضر است
 الیاده باشد چون بجز قارش اقله پای راست بردارد و در دایره مطلوب بند چشم فرو بگذراند
 و چون رایج بجز نیست ادوی رسد همچنان چشم پرش بند پای دیگر بردارد و در دایره که بلبه
 مقصود است مقصود دارد بند پس چشم بکشیه خود را در بند مطلوب یابد اقله

وصل پنجم در رفع جلا حب تا که در وسط آب ساکن باشد لوله است خاصیت آن
 امساک لیسوس است یعنی H H H و بنده آن گر خیمه و هم آب فرا کرده چون عود می خواند

که از نظر بود یا مبدل گر خیمه باشد یا چهار پای غایب شود باشد یکی از آن خوب ساکنه فی السطوح
 و لطا اما بگوید و با مقداری از مسدوس بر آتش بند و نام آنس و نام آن حیوان بر در آن
 مسمی بقدرت الهی قرار شود بر حرکت از آن مکان که باشد تا وقتی که کس برود و در آن که از آن

مکان او را بگرد **وصل ششم** در بیان حساب منقشه منقشه خاصیت آن بقدرت

چون کس خرد که در میان کس دشمنی کند از حساب شرافت هر چه بگرد هر یکی بدو پاره
 سازد و در میان مال گفته و آن نام را منصف سازد چنانچه هر چه قطعه در لفظی از آن چیز گفته
 و نام اندو کس که خورند لفظی بکلی و لفظی کلبه دید آن دو شخص با هم دیگر متباغض گردد و در نتیجه دیگر

متفر شوند **وصل هفتم** در حساب منقشه و آل برابر الف و محبت است چون هر دانه

ملحق بگرد و حتی کرده باشند با شکر بیامیزند و نام هر کس که خواهد در محل من و آل ملحق
 با شکر انیمه در طعم یا شرب برود و بند هر سه علم میان هر دو است ان پیدا شود و اگر در طعم ان

تمام دریا شده ان مخروج مستحق را در جای پای یا حوضی یا چشمه یا کوه که هر چه از آن آب نوزند بکنند آن
 هر کس باجم مو تلف و مستانس نخوند چنانچه یکدم از جم نشکند و الله اعلم تمام شده ترجمه کتاب
 اسرار السرار و در غیر این کتاب هم از مصفقات ان چهار نوع دیگر از اعمال اطفال نقل کرده و یک
 عمل در تبریر خفیه ما این بار در زیر این کتاب نیز لک کرده ام اما از اعمال اطفال **نوع اول**
 بگرد حبس الخوف بعبت و بگردن و از فوجان ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ برون آن مخوف کتد تا وقتی
 مانند غنچه رخسار پس بگرد ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ و اطعم کند
 افزونان میوه کم با میوه روانه برین کرده محفوظ ساخته باشد مدت سه روز گفته اند در سه روز
 بگرد کند بر روز یکبار ازین طعام خوردند و در صبح روز چهارم فرج کند در دیگر سنکی مسکن
 خورد باید که قطره خون او خارج و یک نهند در گران خون بر زمین ریزد عمل یا لعل تحف و لوبه تا که تمام
 خون از حبه او برود نفع و ان غنچه مذکور را بر آن خون تر کند و قلب مذکور را بر آن
 کند و بشماخه و صفت چینه که از پنجه مذکور در آن بناده شکاف را بمخاطی حکم بدوزد و در دیگر
 از کتد میان آنم یک سبت آتش توی در زیر آن برافروزد تا اینکه در قور است پاک بود و چون
 نوزد نفع سردیگ بکنید و در آن حساب نگاه کند بر چه کوفته است باز در دیگر کند و سالم
 آنچه باقی مانده است بگذارد و رمادی که در دیگر است در کاغذ محفوظ بکنند سازد و چون خوردند
 که از نظر روح غایب نفع یکا از جوی سلم در زیر زبان کرد و رسا مختصه که بدعت زحار است
 بخزند و از آن رماد محفوظ بجز در گریبان و زمین خوف ریزد در وقتیکه وساعتی که خفیه
 گردد و قبل ازین در فصل رماد رمادات آبی عمل کند که در وقت و چون در این نسخه ان اتفاق لوبه

خون

اینجا ثبت نمود **نوع دوم** - بگرد در اس ۸۴ به معنی ۳۳۳ x ۵۵ که یک شوره او

۳۳۳ H نمود و از جبهه مؤلفه هفت عدد لیساند و دو تا در دو ^{۳۳۳} و پنج ۳ او پسند
وقتی که زحل در شرف باشد و اگر در قیچی از ارجاعیم یا بلدی از بلدان که متعلق بوی باشد این عمل کنند
اطبع و اسکل باشد و اگر در شرف نیاید در یکی از خانه حقه یا به تادریکی از خانه های مشتری و اگر
میر شرف مقارن مشتری باشد یا بر تثلیث و تسلسل او و نظر عطار بوی از تسلسل و تثلیث
لانگ است و در وقت کاشت خوب در مواضعی آن مذکور را باید که دعوت مخصوصه که بزحل است

بخواند و از روحانیان به و موهله استقامت طلبه در عمده پس از آن مذکور را برد در مواضعی که
کثیر باشند باشند در آن زمین بقدری زراعت حقه کند و از ارض کند و آب بر سازد و لیکنه
کند به $۶۶ H \times ۳۷ H$ که مانند آب حقه بنهند عینین اصل روز تربیت کند و در محلی

که آب باید او بهمان $۶۶ H$ مذکور است قی غایبه تا آن شیوه بر رویه و میوه فرو بندد و بر سر انگاره
رعد نشین قیل از طبع کشی بچیند و تخمان کند که چنانچه گذرشته مذکور شده و چون حب الحفاصل
شد دعوت زحلی بخواند گوید (احمقونی تجی بزل اسماء که فی اعمار حقیق او ممتحنی نوحه -

نوع سوم - بگرد $۵۵ H \times ۳۳ H$ ایمل و هر م را بکشد بر جبهه موهله که نوبت
صبح روز چهارشنبه باشد و آن جن را فراگرد و برایش از میز ریانش $۵۵ H$ این مدار
نوبه و بر طرفه پاک جدید و در آن هر م نوبه را در آن فرنی پیچد و بر عصاره ای بندد و هر جا که

خواند که برو که کس لعدانه بنید و رساوی است در شش طبع عیشد و عطیله
نوع دیگر چهارم - درین اشرف ابواب و احسن الست ارباب نورس را بدین عمل

اعتقاد تمام است که بگرد $\text{H} = \text{H} = \text{H} = \text{H}$ اینها $\text{H} = \text{H} = \text{H} = \text{H}$ و گرفتند

در آفتاب قبل از نیم پیک روز پس اگر سید که ساید وارو بکنند و دیگر سردار و همین احتمال
کند ~~تفاوت~~ تا وقتی یکی به دست آید اورا ساید نیاشه و پس دست او یاز کند و بد نوع سازد
به شکل و قرط و در شکل و قلمه بجای آورد که هلم باشد و بر طهارت آنکه طایفه بدروز که بود که
پس ترک بنده و از دست رابه پس قطع کند بر شکل ترک طایفه و بر قطع این شکل

نوبه

در کتب
تاریخ

هر یک از قطع بر ترک دوز بسوزن پس و خط قطن و ساید در وقت مخصی قمر سید باشد
بستیز از جبهه ثابت و همین شکل را بر آهابه لاسد با این استه (و جلعنا من بیس ایدیم
سد او من خلیفم سد افغشنا ننم لا نیهرون) پس بر کما حوند این طایفه بر سر است
باید که با طهارت باشد و لور و العادیات مجزئه تا نقه و درین شهرت بهترین صور اخبار است

والله اعلم اما تدبیر خرم مدار این عمل است $\text{H} = \text{H} = \text{H} = \text{H}$

$\text{H} = \text{H} = \text{H} = \text{H}$ است بر انواع مختلف معمول شده بهتر است که در اول بار است

و دفع آنکه در افضل بار و جوی از $\text{H} = \text{H} = \text{H} = \text{H}$ که در محرابی آب رسیده باشد

و وزن یعنی نیز تر باشد تر شده در کنار جوی $\text{H} = \text{H} = \text{H} = \text{H}$ بود و بگرد و تا بگذارد $\text{H} = \text{H} = \text{H} = \text{H}$

سکه بنهند استه آن سنج را بر پشت آن نهند و زود کنند بنشانه که سنج از مرد گذاره کرده
 بر زمین رسد پس در دهان هر یک درین سنج ۶۷۳۳۳ در دهان کرده و دهان آن
 با برنج کهنه بدهد و سنج برکت هر یکی را در کوزه لاکه و بر سر چهار راه که جوی آب
 در آن باشد هر کوزه را در یک طرف جوی در حق کند و حقیقه عینش که آن یک ذراع باشد و سه
 اوز بگذرد و درین مدت سه روز او محافظت آن غافل نشود و بنشانه یک
 صورت مختلف بیایند و او را تویف کنند باید که مطلقاً نرسد به عوة عکار و در سما
 روحانیات المکمل شود لیه از سه شب تا روز کوزه بیرون آورده بیند هر ۶۷۳۳۳ یک جا
 بچ شد و قبل در آن باید که هر یکی را بعبیر عددی خاص علم خسته باشد تا معلم گردد که مستقر کلام است
 و متحرک کلام است پس مستقر را گناه ارد و متحرک را خط کند که هر جا بر صند جمع کند باز نزدیک
 مستقر آید مترجم گوید که اگر حجب و لغو آن متحرک نزدیک صاحب بیستاع بیاید و مثل او
 یازده و هر جا برود و تمامی تا آن سمان را از یاد تو نرسد این عمل است در غایت خوبی
 و آسان و همیشه بویین هم در نهایت سهولت گفته گذرد اما از عزیز تر که این عمل کرده بود
 استماع افتاد که آن متحرک تیز خردند و کمال دینی مانده و نرسد مستقر می آید و برین تقدیر صریح
 نوشتار باشد — **نوع دیگر** — بگرد و نند که هر ۶۷۳۳۳
 یا بعضی و بر یک صفحه آن کی از آن دو حرف حرف کوره اخلدق بنویسد تا کشف کوره با سلم
 ۶۶ بار حرف راست بعد و در وقت سجده الله و لعن آن مردم حرف راست بپوشد

س م ال ل ه ال ر ر م ال ال ر ی م قال ه وال ل ه ال

۶۲ × I I I و صفت روز در نقاب پس لندن بروی آرد بروی کاغذی
 در نقاب لبط کند صفت روز دیگر پس در روکی از کز نالی نو سپید و گناه دارد و چون خوانند
 این عمل بجا آرد و باید که از ۳۵ حرث که در وقت حرث بر آن روح حسیله باشد
 گرفته شود که در صوره با حفر در شسته باشد قدری بیار و دروش کند بر روز پس یاد طرف
 بزرگ و حق مذکور را در وی جوی سازد و آب آن بروی نشاند چنانچه نم بنام مذکور رسد
 و بلندی بی پوست و مردم را پس منقول کند سبب آن ذریع بر وی و بر گاهی بزرگ کند و تازه
 پدید آید به به و حفر نخورد چه اصل آن مصلح است و در کلهای دیگر فرمود که بدر نموس
 ۶۳ × H A رادر این ترتیب باید کرد نذر آفتاب و به تحقیق این عمل بجز به بار
 است و از مردی صاحب ثقه بجز به استماع افتاد که تخم منفع صفت روز در نقاب لبط
 کرد باید بنا و در کل حرث صفت روز بروی کاغذ در میان فرشتن باید لطف تا خشت کرد
 و در صبح اولی بگذرد از تراب مذکور حفر و مفرد خود بسیار و ۵ H A
 I تخم ۵۵ هندی در و بکار و آب سرد بروی آن بند و بلندی بی پوست
 از بودیه روین سکو - دیگر - در یک موضع را چهار میخ از جدیه از اطراف
 او فرود و سرای آن را بلندی بی پوست در تراب مذکور در وی آرد از اجزای ۵ I I
 ۵ H - لبط بر باله او بکن پس نهال های لطیف ریختی از عید آن
 ریختن در وی عزیزکن و تخم برود و رادر میان آنها پنهان کن و آب ده که اندک زمان
 بروید و بزرگ ثقف و میوه دهد فضل دوم فصول و ایام و لیالی و ساعات

مشمی بر دو فصل - فصل اول - در ارباب فضول و ایام و لیالی ببايه دالست ارباب

فصل بهار در اول مینج زرت و در وسط فرجه و در آخر عطارد و ارباب فضل تا لبنان در مبدو
 فصل قمر است و در وسط شمسی و در آخر عطارد و اول فریفت تعلق بزهره دارد و اول
 یلجیح و آخر بمشمی و سبت و فصل شتاد و وسط آن متعلق بزحل است و آخر بمشمی ایام
 ارباب ایام و لیالی روز شنبه و سبت چهارشنبه از آن زحل است و روز یکشنبه و سبت پنجشنبه
 از آن کس است و روز جمعه شنبه و سبت اوینه از آن قمر است و روز سه شنبه و سبت شنبه از آن
 مینج است و روز چهارشنبه و سبت یکشنبه از آن عطارد است و روز پنجشنبه و سبت جمعه از آن
 شمسی است و روز اوینه و سبت سه شنبه از آن زهره چهارشنبه درین جدول

کرب	شمس	قمر	زحل	شمسی	مینج	زهره	عطارد
ایام	یکشنبه	سه شنبه	پنجشنبه	یکشنبه	اوینه	چهارشنبه	
لیالی	پنجشنبه	اوینه	چهارشنبه	یکشنبه	سه شنبه	یکشنبه	

فصل دوم در ارباب عیانت هر کوی که روزی با اینها یا شبی دارد و ساعت اول و ششم
 از آن اوست و دوم نیم از آن کوی که ساعت اوست در زندگ و همچنین میرود تا آنفوا این
 صورت بقصص درین جدول نموده شده این است بسم الله الرحمن الرحیم یا رب العالمین یا مالک
 یا الیه یا غایبه الطالین یا مظهر اللجین یا مدرك الحارین یا من یحب العتوبین
 یا من یحب المطهرین یا من یحب الصابرين یا من یحب المحسنین یا من یحب عوام یا من

المحقق سببها لا اله الا انت باذني الجلال والكرام وصلی اللہ علیہ وعلیٰ آله و سلم
 و آنکه در احصایه اجمعین سیر حرکت و با الریح الرعین و لیه از تحقیق این کلمات باید که بنمایند
 مذکور شده در اعمال صحیح سیمیا و در هر فصلی و در هر روزی و شبی و در هر ساعت از ارباب آن
 عاقل نشود و رسد آیتان بر زمان راند و بدوخت اشغال نماید و هر کوی دعوت آیت
 بنمایند بفضیل در ترجمه کتاب سیر الدمار گفته است و صفت اکابر آیت که عامل بقیتم دانند که
 سبانه قادر و مختار است هر چه خورند کند او را مسبب باید و آیت و سبب و سبب ظهور
 قدرت آیت باید شناخت و در هر عملی که کند لفظ بر عیاب وضع این باید و آیت و در آیت
 تا آن نظر نظر عبرت باشد فاعبروا یا اوی الی الیصار و باید و آیت که طریقی رند و در
 و حدل خرمی و دیانت فرو نگذارد و کند آرد و دانش و سید مال و جاهد زد که مال عرضی است فانی
 و عم جبر است مانی بنی خرق کل امر علی العلوه و اللدم فان المال یخنی عن قریب +
 و ان العلم باق لا یزال + و بیچ وجه اگر که بنیابت در آمده با ناموم بنایه گفت و از
 اهل مستحق در این بنایه داشت و هر که سر مکتوم را بگذارد از بجان مستور زواهر آیت می
 یا حقایق رشید سیر نکرده و اللد میسر اللوم و هو علیم بیدر البصد و تم المقصد الدول بوفی
 الم عرو جیل خندم - مقصد ثانی - در عم ریمیا و آن شغبات باشد و توایه آن
 چون جیل و دوک و اشمال ان و کلیت تش در دو و اصل و فاعله و جم مرقوم رقم پنجم مکرر
 - اصل اول در شغده - فضل اول در بیت عجایب پورت آن پنج و کل
 (وصل اول) بیت الذهب و آن خانه باشد که درون آن خانه تمام اوزر خالص نماید و

کن آنرا در پوست پس نصف وزن آن بگره ۷۰ س ۶۰ H ۶۰ مثل بر آن ص
 ۶۰ I ۶۰ H ۶۰ X ۶۰ و هر م را کن و بار نه بیابیز پس فرا گیرد
 ۶۰ H ۶۰ یک اگرد بر وزن نوزده و کن در هر جام بر آمیزد و دیگر باره کنی تا ختمی تا ختمی
 تمام و شرابی کامل بیابیز پس این مخلوط بنویس الزیادیا ۶۰ H ۶۰ H ۶۰
 همچنین سلفو بچین سازند و بر دیوار و خفته سقف خانه طله کند و بگذارد تا سخت شود
 پس بگرد زین میان خالص و اندک رنگ نرغان بر روزی دو میمال که فی الحال مشغول گردد و
 چون آفتاب درین خانه افتد زبانه آتش بدیه آید بنماند که مایه متحرک گردد و وصل هم
 بیت الشمس و آن خانه الیت که هر که بدو آید به سبب آفتاب مش به غایبه و طلقش
 آن است ۶۰ I ۶۰ H ۶۰ ب ۶۰ H ۶۰ بگرد کرده گویند و بر او لیتا ۶۰ H ۶۰ H ۶۰
 ۶۰ I ۶۰ H ۶۰ X ۶۰ و جدا کنی که مقدار آن از ۶۰ H ۶۰ لا ۶۰ H ۶۰ بادی
 بیابیز و آفتاب بیابیز یا بدو گردد پس موصوفه و در آن بنویس کن و این در اول مذکور شده در موصوفه
 دیدان ریزد و بگذارد تا مال را بخورند و یکدیگر را نیز بخورند و یک دود بزرگ بماند پس او را در
 آفتاب بگذارد تا بمردود سخت کرده کنی کند بر جایز این طله کند و جام را بر طاق بلند که در پیش
 روزنه که در خانه بنشیند و بر پشت پس لبانه وزن در آنکی ۶۰ در ارج و بنویسند که خانه سیاه
 گردد و آن جام مثل آفتاب خانه بلکه اندو در نظر اعلم آید و اگر دود مذکور سحوق بگرد یا بزرگ
 او در ارج یعنی کجا سببست که در این موصوفه بنویسند و سبب بر او از بیخ بنشیند سراب القطرب
 و بر او از بود و با بگذرد کنی غایبه و بدم الحام مجین سازد و حجب کند و تحیف در

نخل شریفی کلی است پس هرگاه که غنچه که لیش در خانه تاریک آفتاب بنمایه بنخیزد بکشد یعنی را این
 خوب که صنوبری برابر روشنی آفتاب است در آن منزل در آید به پدید آید - (وصل چهارم)
 بهیت الدینیس و الموت و این خانه ایست که هر که برود در آید فی الحال بیوشش گردد و اگر یک است
 در وقت کتند برود و مصلحتش مثل ای خانه است از تیرا مصلحت بلکه فایده مخفی نیست درین
 احبب عیایب کتبت بیوت است بگرد ۶۴ H ۶۲ از ارجاع الیه و از دم الحجامین
 برابر او از جوافز X لا I ۵۰ لا یعنی ۳۳ X ۶۳ ۳۳ مساوی بر یک و مجموع را در انامی
 ز چای کرده بچون شکر کتبت سارته تا وقتی که انهدط تمام یا مینیس بگر مثل ربع مجموع از شکر
 زق یعنی شکر قفاش و لطف آن بیشتر یعنی بولا و برود را یکوب و در دم و مایز لیه از آن
 همه را با یکدیگر خلط کن و بر دیوار و سقف خانه اندازی و بایه که در وقت تطهیر متفرد مانده را
 بقطعی که آلوده برود عن بقته یا در پیشه مسدود ساخته باش و لیه از تطهیر و درواز خانه بیرون
 یا به آمد و چون لذین عمل فارغ شود تدخیر کند خانه را بمین چهار چیز H X H X H ۵۰ I و
 ۳۳ X ۳۳ H ۵۰ ف - ۳۳ برینج و I X ۳۳ H ۵۰ از برابر و چون از تندی
 باز برود و خانه را در بند و منافذ حکم کند بر وجهی که بخار بیرون فرود و هوا بدو در نیاید بود از
 او سر که بوی از خانه نشود بیوشش گردد و هر که به روی او یک است قرار گیرد برود اگر بیوشش
 شده باشد آنکه خواهند که یا حفظ آید او را از حالی آن خانه دور بایه بود و بدین بقته خالص قوط
 مانده تا بیوشش آمد و وصل پنجم نسبت الجنون - خانه باشد که بجه و در آید میخورد جنون

گردد و شارح بود ظاهر گردد بد از ساعتی جز بدوش آید بگر $\text{H} \times \text{H} \times \text{H} \times \text{H} \times \text{H}$

$\text{H} \text{ H} \text{ H}$ و سخی کن با مثل بر لب او وزن او مرتینا خمی و این سخی را در آب حل کرده صورتی

عظیم نماید بر دوار خانه کند ضایحه آن دوار از بدو گردد پس لغو نماید بر سر این صورت تا جایی

از زهره آن باسی که دورا بطور گویند و بر بعضی او صورت مردی که باسی در دست او باشد و بر لب

او صورت زنی که طبعی در دست دارد پس بستاند حجر متعاطیس و نم بید مانند گل در کف پارچه

و چون وزند که کسی را بصورت گرداند بکلی مگر سازد و بدین خانه در آرد بی الحال بدوشش گردد

و محض از وی معلوم شود که از زبانی سبک یا خف آید ~~فصل دوم در عیال~~

فصل دوم - در عجایب کسرات و تقایل و آن پنجمه و فصل است - **و فصل اول** -

کف مسدود مشغله و آن کرده است که چون بر زهره زنده فرود میزد و اگر آب یا سرکه بر او ریخته شود

استقال او رناید گردد بگرد $\text{H} \text{ VI} \times \text{III} \times \text{I} \text{ H}$ طالعونی بی خمی است مضمون که بدو

کرده باشند برمال خمی است بی حرکت مس در یکمکاو خمی میزد باشند و از او گره بازند

پس بستاند از $\text{H} \text{ O} \text{ I}$ غیر مصطفی جزوی و زرقه نصف جزوی و باید که عین کند و وزن

قند هزاره صفحات بری سنگ لیست و مثل او زهره سنگ لیست بگری چینی با آن در آمیزد

و بنگد اردو پس بگرداز $\text{H} \text{ H} \times \text{H} \text{ H}$ یا لبه المنقار که خواهد دو دروس در خنده

و ادنیاب ایشان را دور کند و سخی کند با مثل آن زینتی خالص و در کف کند از او در زینل و طب

مدت چهل شبانروز و در هر پنج روزی بکند زینل کند و همیشه از آب گرم ترتیب نماید به

از پهلوز وین زدند باشد آن که طالعونی را بدین وسیله بیالید و اجزاء مذکور محفوظ

برواند ازند و تحقیق کند تا وقتیکه جمع کف و یکبار به بران پس سطح سازد و آتش دوزخند
 که مشتعل گردد و بر چند گونی در اطفاء گوشه مسیر نشف بلکه آنکه قطع غذاست بشمار روز دیگر که
 آغازد لبه از آن گره را بران فر کند و سه روز همچنان هموار بگذرد تا مشعل او فرو نشیند و برین
 که در مشعل باید نهاد و برافروخت و اگر تر این مشعل مدایین را بکار آید و قشقه در شب سواد
 شوند و بارنده که پدید آید و باد نمی توی و زرد - **نوع دیگر** - عجیب تر بگذرد برین
 داو جنی از زوالی است که چو شب مشعل برین طران کند هر دو شیخ او حراف نماید و او را حلق
 کرده باز برقی خالص سعی نماید و در ششینه صافی کرده سرش بر مشروخ و سطح حرق کرم به بنزد و در زیل
 بناده هر هفت روز بتدریج زایل کند تا وقتیکه بران در آن حل گردد پس بگرد ۵۸۵ H از طلا
 یا ۵ یا ۸ H I و بر موضع ترکیب کنند و بمحلول ندر کر بیالید برایش از جنج
 همان ظاهر آتش بر در افروزدنی الحار مشتعل گردد بر چند بار برود بارد یا برف برود بر زین پاک
 بر روی باشند منطقی نشف و بر چند آب بروی برین استعمال اوریان گردد و اطفاء او مسیر نیست
 مگر بنجد مبلول در حل چنانچه در عهد سالی مذکور شد - **وصل دوم** - قیتله المقهور
 و آن قیتله است که چو افروخته نشف مردم بیکدیگر را بصورت ملائکه بنید از آتش افزیند
 این عمل بران وجه است که بگرد عین سلوی و آن مرغیست که حیاتی گوید و در ولایت عین بسیار
 فوکر او در قرآن است که حق سبحانه آبی بر قوم حفت نویسد عجا بنیا و علیه الصلوة و السلام
 نازل گردیند بعد یا تر چنین حیث حال حل کرده (و انزلنا علیکم المن والسلوی) و چون
 دیده او پست افتد از او بگوید باید مالیده و در نماز جاه حفت روز او را شویب باید داد

چنان بیان الیترسین از مقررهای ۵ H - صافی با او آمیخته در عصاره کنیز باید کرد و فستق
از قطب لوبی مدج ساخته در میان مجلس بنید افزوست تا که در آن مجلس بنید دیگر آن را القوره ترسکان
بنید از آنش دادا نیز بهمان هیئت بنید و این لغایت عجیب است - وصل مسوم -

فیتله الزنج و این فیتله است که یکدیگر را القوره از گیاهان بنید که چون در مسرحه برافزوستند با
روی بای میاه و موی های جعد و لب های سطر و عیش قبالت است که فیتله از فرق ناووس مار کوی
کن سیاه بروغن تنق که مخلوط بم ۱ I x ۷۶ بنده مطح ساخته در مسرحه میاه بقیه کند
و این الزنج بر باد می آید و برافزود و در وقت مجلس که القوره که مذکور شد روی نماید
نوع دیگر - بگرد ۷۶ H x ۱ I x ۱۰۷ براد کوی و فیتله از این است سازد و در عصاره

جدید بروغن لادله برافزود تا بایه که در آن خانه هر غریب غزاین و در وقت میگرد عظم تر بود
نوع دیگر - در ۱۰۷ H x ۱۰۷ H x ۱۰۷ مقررهای ۵ H - قضایه در اکلند

درین روغن چنان برافزود فیتله که آن فاضل بایه فاضل همین است - دیگر - جز براق یعنی سیاه

دورت - ۱۰۷ H x ۱۰۷ H x ۱۰۷ یعنی اجزای فرسائی - ۱۰۷ H x ۱۰۷ H x ۱۰۷ در وقت
با یکدیگر برافزود و فیتله از ۱۰۷ H x ۱۰۷ H x ۱۰۷ مطح مذکورهای ۷ H x ۱۰۷ H - لادله بران مطح سازد

بروغن زیت برافزود - نوع دیگر - در کتاب دیگر هست که ۱۰۷ H x ۱۰۷ H x ۱۰۷
یعنی کیش و ۱۰۷ H x ۱۰۷ H x ۱۰۷ با هم برافزود و فیتله بدان آله در مسرحه بنید و بدین الح

برافزود همین فاضل است و وصل چهارم فیتله المسوخ و آن فیتله است که چون
برافزوسته لطف و جود خفا در مجلس نهایت موه نماید چون معجز که بسمت سرخ بنده شده اند بگرد از آنجا

پنهان و زنگار در روی کوبیده و در غرض آن بر او غبار که فرزند
H X I ∇ H ∩ H H

برافروخته عین خاصیت و بهر وصل کوم زور عجایب او خفته و آن شست عمل است شست وصل

۴۱ وصل اول (وصل اول) دخته الجامه و این دخته ایست بسیار بلیغ و عجیب است چون بدین دخته

تیز کند بر در خانه که در درون باشد که در آن مجلس بود بگذر از انبایت جسم و بزرگ بیند چون

میلان در سپان و مانند آن و اصل در سینه ششم پایی ایست که امر او یعنی و ششم فصل چون آن دو ششم وصل

شوق بگذرد I ∇ H X H ∩ H دخی رکنده و نرم بیند و بشخصی مذکورین ~~معلوم~~ عین

کند و حیاس زد مانند خردی در سایه شتر کند و هر وقت حاجت بر آتش بخور کنند و باید که در خانه

ششذی بنامه که در خان بیرون شود غیر از در جرحه باید که در آن خانه باشد در رستمانه سازه که در آن دهان

اصل مجلس شش یکدیگر نماید بجمع و جمع نماید و هر که بر بیرون خانه باشد ایشان را نیز نماند بزرگ بیند

۴۲ و در ایشان ترسه و بر سه و درین عمل از عجایب است وصل دوم دخته التامایل

چون بدین دخته تیز نمایند در خانه مثل این نیز بنظر در آید و بسیار عجیب و شگفتی فریب که ناظران

آزاد متعجب و متحیرند و اصل درین عمل نیز بیاید و یعنی است و چون آن بدست بیاید بیاید گرفت H ∩ H X I ∇ H H X I H ∩ H

باید که فرجه کرده و دیگر نمی باید گفت که و به ششم مذکور عین ساخته حب بر شش اصل خود بندند ترتیب

باید داد در ظل سینه خشت کرده محافظت باید نمود و بوقت حاجت تیز کند باید که تا پنج مذکور شده جایزه

۴۳ و بهر وقت وصل سوم - دخته اصد چون خوانند که از همی اهدار بیاید و این در کاری واقع

خونده از فرود شتر بر روی ظاهر کرد و بدین دخته تیز باید کرد در خانه خوانند و در آن خانه غمش

افتاد هر گاه که بدین دهنه تیغ کند در شب در موضعی و بر آن که از عمارت دور باشد هر از این در آن موضع جی آید

و سخن گویند و هر چه عمل این دهنه از این بر سه جوی گویند و باید که از این ترسد و آنکه صاحب آن دهنه را دو مقدارند و مطلق باید که با از او دست نبرد و نباید که کسی کند بلکه حاجات او بر آنچه تواند روا میکردند و عمل این دهنه بر آنچه است که بگری جزوی از $\text{H I V H} \times \text{V} \times \text{H} = \text{H} \times \text{H} \times \text{H}$ و جزوی

$\text{H} \times \text{H} \times \text{H} = \text{H} \times \text{H} \times \text{H}$ و جزوی از $\text{H I V H} \times \text{V} \times \text{H} = \text{H} \times \text{H} \times \text{H}$ و جزوی از $\text{H I V H} \times \text{V} \times \text{H} = \text{H} \times \text{H} \times \text{H}$

یعنی بر آینه و بر یک را جدا گانه می کشی پس با هم می آمیزد و باید که یک جز شود در هر حال زی و همچنان بگذاردی بهتر باشد پس بوضع مذکور شده بروی انگشت افروخته پیش بینی و این دو را بر آنش پیوسته بینی بریزی و بجز گویی بقدرت الهی و صابان از مرده و صابن همه بر وجه شوند و اگر در دو دریند

باید که بدین روشی در آبی و هر چه در غزل در آبی بر پیسی و حاجت داری و ضایعی و اگر کسی پیش ازین

عمل یک هفته اوزه در شسته باشد و جوانی نخورد و هر روز نهنق نوبت دعای قرش و فایم او خانه بهتر بود

چو جرات او در نوبت میسر باشد و دل او تویر باشد عمل او را بهتر بود و وصل نهنق و حشره النورم

چون بدین دهنه تیغ کند هر که در آن خمیر باشد فی الحال در خواب رود و عمل او برینوع باشد بگرد بندز الحی تخم بودند

و بندز $\text{H I V H} \times \text{V} \times \text{H} = \text{H} \times \text{H} \times \text{H}$ و بندز النورم $\text{H I V H} \times \text{V} \times \text{H} = \text{H} \times \text{H} \times \text{H}$ و بندز الحی $\text{H I V H} \times \text{V} \times \text{H} = \text{H} \times \text{H} \times \text{H}$

و چند بندز تراش بچکان و جز ماشی تخم تاوانه $\text{H I V H} \times \text{V} \times \text{H} = \text{H} \times \text{H} \times \text{H}$ نیز نهنق و صحن التوت در فین

و چو عمر گرفته با عصا و یا کسی یعنی چینی بیامیزد و در بعضی از $\text{H I V H} \times \text{V} \times \text{H} = \text{H} \times \text{H} \times \text{H}$ هم کرده مسعود کند در آن

و در یک هفته در نیم فرس دهنه کند و ترتیب دهند تبدیل زایل امری لانگ رامت در همه تعقیبات است

که نیز یک هفته بعد از آن بروی کشته و حاشا کفته چون خوردند که کسی را در خواب کفته قدر بنه پاک برفی

اوز سنگه و اینجوخ را بد نوبه عمل میکنند که ۶۴ H ۶۵ ۶۶ I و ۶۷ II ۶۸
 ۵ H ۶۹ = خاک جدا جدا بگیرند و با هم دیگر بیا میزنند و مقداری ۷۰۰ ۷۱۰ نیز گرفته
 و نرم کرده بایتن فخرطاس رنده و درغن پاک زیت جعدوز لشراب می نمایند چون ترتیب تمام است
 یعنی اشترای کلی میمان ادویه مذکوره و درج شد قبلا از کتانی بدان بیالند و در اعراض اسهال و غیره زیت
 بر باند افروخت و بکله که تواند جدا جدا بروی آب لیمو بیاورد که در صفت را نظر برین شرح افروخته
 افتد و جوشش کرد مادام که این عرق بسته و در آن نه بپزد بماند و مشکله نکند (و وصل شدیم)
 سراج البید و این عرق است که اطفاء و البقا و ابدست عامل است یعنی چون نزدیک عرق آید و در وقت
 دست حرف را بکتید و پیش عرق بردنی الحال کردن عرق نشیند و چون دست دور برد و فرو بندد در زمان
 مشتعل گردد و هر چند مکرر دست بردن و آوردن کند عرق صورت صفت و قوی بنماید و وجه حکمت درین
 عرق نیست که بگوید ۵ H ۶ H کف دریا بحر مندی و انرا نرم نرم بگوید و باب کافور ۷۰ ۷۱ ۷۲
 H جبین کند و در کف دست خود در بران نظیم نمایند و اگر مقداری که ۷۳ ۷۴ ۷۵ I ۷۶ ۷۷ ۷۸ ۷۹
 بان منفع گرداند عمل کاملتر لطف پس چون دست آلوده پیری ادویه در پیش هر نه بکتید لوز و منطف
 گردد و چون قبض نمایند لوز سراج اعاده نماید بر همان منوال که لویه و فصل شمع سراج الفصاری ترساید
 فریک اینجمل میکنند در درای حرف جهت آسانی و درین چنانست که در جمع اوزنهای خانه اگر کس دست
 درگ چهار و اگر بیشتر آن عرقی روشن میکنند پس این بختند و خسته اند که یک عرق روشن میکنند
 همه عرق اوزن روشن میخورد و در بیشتر چنانست که همه عرق آردا بر از درغن میکنند و خسته آردا
 در وضع بسیارند بروی که چون آتش بد و رسد فی الحال روشن گردد I ۸۰ ۸۱ ۸۲

کتاب ترساخته بریزه ماده مس و منقر سازد بندنی را که متحرک شود و از جای خود برود (از عدد ۱)
 بگرد فاتی از دانگ و لطف نوره ساخته بشود و ترکیب کند بروی یکی از قشره $\text{H} \text{H} \text{H} \text{H} \text{H}$
 ۵۰۰ شتر مرغ یا از هر که که سبک است بجا بکشد بر سبیل بگره بند برسد و این شکل را بچرخد خود با آب
 لیون بران تقی $\text{H} \text{H} \text{H} \text{H} \text{H}$ از سید و بر جوی بکشند که متحرک گردد و بر آبی برود



(از عدد ۱) خاتمی از صدیه سبزه و در یکی از آن $\text{H} \text{H} \text{H} \text{H} \text{H}$ عیار دفع کند و روی آنرا بپوشد بر
 و چینی که ظاهر بیانشه نیز جراحی متحرک شود و شش کند بقدره $\text{H} \text{H} \text{H} \text{H} \text{H}$ (و وصل دوم) خاتم امان این
 خاتم ایست که بروی آبی بقدره و صفت او چنان است که وزن او یک دانگ باشد و نیم ریادت باشد
 از یکم دانگ و یکی $\text{H} \text{H} \text{H} \text{H} \text{H}$ باید در نهایت صفت و چینی خاتمی
 بر بالای آبی بقدره و بقدر آب فرود رود و نوع دیگر است که چنان میبازند که چون در ظرف آب بشند که از
 زمان حرکت کند و در ظرف آب برود افتد و آن بواسطه آنست که در ظرف آب بنده انگشتی بران
 وضع کند در آن منقح بچشم نرود (و وصل سوم) خاتم الفار و این خاتم ایست که چون بر آتش بشند
 فی الحقیقه از آتش بگریزد و چنان است که خاتم از فولاد بسازند و بعد بکلی و آن ادخله ترتیب
 داده بر روی وی بجام کنند و میان طبقه کورانی بسته بقدر کورانی و از آن کورانی مقداری
 $\text{H} \text{H} \text{H} \text{H} \text{H}$ $\text{I} \times \text{H} \text{I} \text{H}$ یعنی کورنده دروی کار نرود آن کورانی نیز بقطره از آن
 مایع بچشم نمایند و چون این خاتم را بر بالای جرات انگشت افروخته بند اندک وقتی او در حرکت
 آید و از آتش دور افتد (و وصل چهارم) خاتم الحام خاتمی ایست چون خاتمی است بزرگی
 هم نمی در حرکت آید و نهایت عجیب است و صنعتش چنان است که خاتمی بسازد

طالع قائل در حکمت مع کیمیا

۳۷۱۶ از فتنه نبات رقیق و از ثقبه درویشانه قدری $\Gamma H = \epsilon \times \epsilon = \Gamma H$ در وی بریزد و در آن ثقبه $(\epsilon \Gamma H)$ بر چه استگهای درشته باشد مخلوط سازد و در انگشت کند چون

دوام از انگشت برین کرده بر زمین گرم بندد در حرکت آید و بیرون هم نیز در موضعی گرم باشد به بندد متحرک گردد و در نظر غریب نماید (فصل نهم) در عجایب فتاوی و ازین باب چهار نوع فصل

سخت بجزر می یابد $\epsilon \Gamma H$ (وصول اول) فتنه الاشغال و درین فتنه المیت که درین مشتمل باشد

بماند شش افزودن و آن چنانست که در نجفیه ببرد $\Gamma H = \epsilon \Gamma H$ و قدری $\Gamma H \epsilon$ و درین کیمیا است از دور ولایت مین بپوشد هر سه و گویند که به سگت که از زهر او زند در وی بریزد و بر آتش بگذارد تا بجوشد آید

و همان از دوسا عکس در وی چینی که او را با آتش لبتی باشد بر آن دغان در وی انکال مشتمل گردد و زمان دراز

افزودن نماید (نوع دیگر) مگرد فتنه در وسط البطن صیفه الفم مثل کلاب آن و مقداری $\Gamma H \epsilon \epsilon$

در وی بریزد از آن پس کفی از $\Gamma H \epsilon \epsilon$ بروی باشد و بر پودینه بر آتش انگشت بندد تا بجوشد آید چون بندد که دغان بر آید و بنام ظاهر آتش نزدیک او در آن انکال مشتمل گردد و شب خانه را روشن کند

(نوع دیگر) که کبوت در آن کردن صافی و لطف از وی بر آید از $\Gamma H \epsilon \epsilon \times \epsilon \Gamma H$

ϵ و یک کف $\Gamma H \epsilon \epsilon$ در وی از آن مقداری و در $\Gamma H \epsilon \epsilon$ نیز در وی

انگشتن و بر آتش انگشت تا بجوشد آید و چون دغان تقاعد یابد $\Gamma H \epsilon \epsilon = \epsilon \epsilon$

بر آن دغان نزدیک بر که بر افزودن گردد مانند شش (وصول دوم) فتنه الفتنه المیت که در شب

بی آتش روئینای دهد و عکس چنانست که فتنه را که لای دانند مقداری $\Gamma H \epsilon \epsilon \times \epsilon \Gamma H$

ΓH (فصل آخر که فر) در وی بریزد و قدری $\Gamma H \epsilon \epsilon$ بروی نثر کن که از

صوفی عظمی که بر گردد مخصوص از جاییه خنقش هرگز نباشد و در مانی مراقبه نماید بر شب تاریک

که چون بر وزن وضع کنند گس گرد آن مایه نگردد و عملش جفاست که نگردد ۵۵۵

قوی الریح صحیح یا زرد و یا (۵۵۵ H یا ب) و در درخت کند و بماء القیسل الفار
منه میاز موش که بوی غنفل و هنری کاغذ که گویند همین نماید کندش که چکنی گاه ساروغ که کلاه
باران گویند و در سرت سر سزیم و چاهائی نمناک رویه و بند کن و و هول و کبکی گویند پس در صورت
بروغن زیت السجج بیالیه که از سی غیر صورت شفته بسازد و مکن برش در دست او باشد و چون دینی شمال

ساخته شد نسبتاً (۳۳ H X) بریا پیچیم و در ۱۰ ۳۰ ۴۰ بریه پیچیم و در جز نامش
دو دانگ بر روغن کرده باب لعل الفار عجب کتد و آن شمال را بدان قطعه کتد و بگذارد تا خشک
گردد و برگاه خون حافو شرف در زمانی مانگانی که مکن بسیار پشه این شمال را نزدیک خون بند
مطلقاً یک مکن زد خون نگردد و وصل سوم - شمال الطهور و الحفا بند و تمثالیت

که یکی خونی دیگری با برف و این ملونه بیج است و عملش برینوه پشه که در شمال بسازد از موم
بلکلی یک کاره لوزن آبی چون لبط یا صفتع در ظرفی از آب آکنند یکی آب بی المال فرو رود
و یکی بر بالای آب با لسته پس چون عیج صبر کتد گوید که زیر آلیست انرا که بروی ایی برود آید دیگر که
بروی آلیست فرماید که فرو رود و با ب فرو رود و حکمت در آن این است که خشویکی باید که

۵۵۵ I ۳۳ ۵۵۵ یا نه خشوی دیگری ۵۵۵ I ۸ ۵۵۵

I ۵۵۵ با عظم I ۳۳ و خشوی بر روی اول به بقر رود و خشوی بر روی ثانی بر مایه
آب الستر چون در روی اول مذکور کرد و شمال بلا ایه و چون در روی ثانی مذکور شد نقل پیدا کتد بقدر
خود رود و کتد یکی درین عمر اخفا میکتد آلیست که اعین او با به ثانی مفتوح می یابم سرهم

گویند که اعتدال ایران فصول اخفاء بود و معاد دلد و از فروردین است و بخند زوبت که تجربه کنند
 بدست آید وصل چهارم شمال الیقاد والاطفاء این سرد و معتدل است که چون بر او بخار افروزند
 است پیش یکی بود و چون که نور او مانند و چون نزدیک دوم بر بند او کشانند و عملش فضا است که در
 منع باران بر می آید که چون از بر زمین که فرزند خواهد کل فوزه ملک با چوب مایه طب قدرات بود
 دو موهن ترتیب کنند که قریب بیکدیگر باشد و بر او غرض فضا است بر او غرضی که باشد بر او فرزند چون بر پیش
 یکی از آن بود تیره شود و چون نزدیک دیگر از آن دو شمال بر او کشانند و حکمت درین است
 که در مقدار غرض مقدری از H H X H H H بقیه باید کرد و در مقدار دیگری قدری از H H H H H H
 چه چنانچه در اول منصف آورد و در ثانی مشغول و قوی دیگر است در دین بر H H H H H H
 H H H H H H عرق الحقه عین برین البلسان باید نهاد و درین دیگری قدری از H H H H H H
 H H H H H H و H H H H H H فصل ششم سحر بی
 اللاتقاع و از ملوآت او پنج نوع یکی در صلی آنها ایرا او کرده میشود وصل اول -
 قصبه العیب و آن قصبه است که شمال و وسط یا دو سه دروی افکنند و این لادن قصبه
 بازی میکنند و فرود میروند و بر می آیند و گاهی بیکدیگر میخوردند و چون از هم جدا میکنند بازی بازی
 دروی ایند و بیکدیگر منصف بیکدیگر منصف است که H H H H H H ایضا که بشکل آب باشد در قصبه
 آیرند و شکل دو بطایا مایی یا دو صفحه که از H H H H H H H H H H H H H H H H H H
 لادن در غایت سکی و نازکی و بر یک در یک طرف قصبه بند که این بازی کنان طبع و مانع میشود
 تا بمرشد و بوزند لقیق بازی با هم منصف میگردند و آن نیت عجیب است و چنانچه در میانیه مرتبه گویند

که این عمل در باب تماثل الالبقر لقبه بوده و مولف در عین اقتضای آورده است
 (وصل دوم) قهوه اکلودین دو قهوه بر از آب است که یکی را در دیگ می ریزند که میگذرد از زبانه
 نیاید و این نیز غریب است و عینش برین منقول است یک قهوه محلیته از سلاب ۹۵ و دیگر گاز
 I X H E = X ۱۷۳۰ این وقتی که کتاب مرتفع شده و در وقت در هوا پدید آید
 اقله را که از اول مذکور شده باز او اشس وضع کند و اندک اندک از قهوه ثانی درین قهوه
 میریزند چنان آب اصل ۹۵ H ۳۰ میگردد و آب دوم یکا روی نشینند تا از یک قهوه
 سمت سمت آبقه می که دیگر است میشود گردد و خوب نماید وصل دوم لاقه
 اکلودین دو قهوه را از آلتی که یکی را در دیگ می ریزند میگذرد از زبانه مانند درین
 نیز غریب است و عینش برین منقول است که یک قهوه محلیته از سلاب ۹۵ و دیگر
 از آب I X H E = X ۱۷۳۰ این وقتی ای (وصل اول) قهوه الفصل
 و این قهوه است که در دیگ ۹۵ H باب برنجه بسته و ظرفه میان صلا در دوم لاقه کند و نزدیک
 اصل وی و ذکا بسته که برین نوع عمل برای بند نمایند و شرط آنرا می بندند و اگر اراده
 در عمل بسته نماید که فصله از I ۸۰ در بسته بسته این قهوه مخزنه را بر یکدیگر
 طرف بند که علمی بقیه در بسته

تشریح

وضع کنند تا مال از پیشتر هفتاد میل ششم ارتفاع نمودن بجانب برابری و روی بعضی استنشاق دارد و اگر

این بقیه را در جام در شمع احتساب که از تا بدال بر زمین افتاده باشد میل کند برآید و چون که از ریشه

علم بود رود و عجیب نماید - وصل دوم بقیه التام که در آتش آنگند سوزد و اولش

بقیه برآید بگفته و سه بر آید طبع است مودرا تکه تا در آتش آنگند سوزد و اگر آفرین کند

مابین البیضاء و تمام لقیمه را به H ۱۶۷ I حکم کند و جناف نموده در آتش آنگند سوزد - وصل دهم

در عجایب - مراقده واک جز با بسته که مردم را بسوزنی گردانند یا در جوارب کفند و روی سبزه آل

هم در آید یکی با کل و شرب در بنایه و سبزه شامه و سه عین بر زرد وصلی مذکور است

وصل اول - در اینجه اصل با کل و شرب در آید $H \infty \Gamma H \infty \Delta \infty \Gamma \infty X$

بیاورد و بر طهارت کورند پیشه خورونی المال در فرب رود - نوع دیگر - بگردید $H \infty \Gamma H \infty X$ و میانها

دور آب $H \infty \Gamma H \infty I \infty H \infty X$ کثیر کثیر پس در زین طب و فن کند در شامه نوز تا خاصیت آن

بمعینی ظاهر گردد و مانند ای نفع پس بگرد از خشمش بندی یا پس المقدور که فوسه کوفته و بقیه بر آب

که بر میزند صوف صوف مصفی کرده باشند عین نموده اثر عمل سوزد و خنک کند هر قوی اثر اصل بجز در مال

بسیافته و در فرب سف از یکی تجربه کرده است جای یافت که هم در انگلین دو امکان است در حصول طلب

نوع دیگر - شربت که بوی او بوی میوست وید بگرد $H \infty \Gamma H \infty I \infty H \infty X$ دوم در $H \infty \Gamma H \infty X$

برابر او هم را بگوید و زجا جبه کرده آب برش ن بریزد چنانکه چهار انگشت فوق انسان باشد و یک هفته

در زیر زین طب تعیین نماید و چون خورد که تبویع کسی کند از این آب در ظرفی ز جگر بریزد و در آفتاب

خاک شوق میچ کتاب مرئی شوق اما چون در آب افکنند که $\text{C} \text{O} \text{N}$ با جویسل در جوش میزند مانند کتابت

سیاه همیادگردد و اگر کتابت به $\text{H} \text{C} \text{O} \text{N}$ باشد منفرجه به $\text{H} \text{S} \text{E} \text{O} \text{H} \text{H} \text{H}$ چون خاک شوق

میچ کتابت مرئی شوق اما چون در آب صافی افکنند کتابت بقیه ظاهر شوق و در بعد آنچه کتابت بشن باب

پیدا می آید آنست که $\text{H} \text{H} \text{X} \text{H}$ و $\text{H} \text{H} \text{X} \text{H}$ بر ورق رزق مانند و چون باب در آن بران ورق خیم کشند برینند

آن نوشته نیز بدیده آید و گفته اند اگر به $\text{H} \text{H} \text{X} \text{H}$ و $\text{H} \text{H} \text{X} \text{H}$ بخوریم و در آفتاب براند افکنند نوشته میفند

ظاهر گردد - وصل پنجم کتابت اللیل در آن کتابت بیت الیست لب و آن خوانند نه بر روز و غلشی

چنان است که $\text{H} \text{H} \text{X} \text{H}$ و $\text{H} \text{H} \text{X} \text{H}$ میا میند و بعد آن کتابت کند روز نتوان خوانند و شب در آن

دیده و آن خوانند و گفته اند اگر مراد $\text{H} \text{H} \text{X} \text{H}$ یوز و مراد $\text{H} \text{H} \text{X} \text{H}$ و مراد $\text{H} \text{H} \text{X} \text{H}$

با یکدیگر خلط نماید و بقیه غلیظ پذیرند در روز اشک را بنامش و در شب نماید که گویا برز محلول

نوشته اند و در بعضی جای $\text{H} \text{H} \text{X} \text{H}$ و $\text{H} \text{H} \text{X} \text{H}$ نمیزن و غلشی را سو - وصل ششم کتابت الشعر

که عربی آدمی بر عفتوی از عفتاء او بروید بروشی که توان خوانند نامیر بلقی یا بلقی یا بیت یا شکی و این

نهایت غریب است $\text{H} \text{H} \text{X} \text{H}$ و $\text{H} \text{H} \text{X} \text{H}$ نیز سیاه و در $\text{H} \text{H} \text{X} \text{H}$ و $\text{H} \text{H} \text{X} \text{H}$

که هندی باقی قشور عقیق و در سنگ قوس اشقاد سفید و قشور عروق $\text{H} \text{H} \text{X} \text{H}$ و $\text{H} \text{H} \text{X} \text{H}$

$\text{H} \text{H} \text{X} \text{H}$ و $\text{H} \text{H} \text{X} \text{H}$ لایق که در دروغی زیت جوئیده شده باشد و بهی دو کتابت کند هر چه

خوانند بر عفتوی از جبه که خوانند از موهج کتابت می بروید و حیل باشد که توان خوانند -

وصل هفتم کتابت وجه الماد و این کتابت است که بر بر ایقانه توان کرد و اگر کوت بعضی آید عربی چیزی

باشد بگوید $\text{H} \text{H} \text{X} \text{H}$ و $\text{H} \text{H} \text{X} \text{H}$ مرکب سیاهی میا میند و هر چه را بنامش سخن نماید

دارین محمول بود در آب کتاب کند نوشته بدید آید (و صل منتهج کتاب الحجر) در

۱۳۱

کتابتیت که بر کف نوزید و نوشته ظاهر گردد و درین نیز غریب است بیاید و سنگی که خورند و اگر نوشته
بهر درگرنه نرمی باطل بود عمل با سوز و آنرا با نشی گرم کند به $\text{H} \times \text{I} \times \text{II} \times \text{III} \times \text{IV} \times \text{V} \times \text{VI} \times \text{VII} \times \text{VIII} \times \text{IX} \times \text{X} \times \text{XI} \times \text{XII}$ بنویسد بر وی

خورد و شبانروز در $\text{H} \times \text{I} \times \text{II} \times \text{III} \times \text{IV} \times \text{V} \times \text{VI} \times \text{VII} \times \text{VIII} \times \text{IX} \times \text{X} \times \text{XI} \times \text{XII}$ افکند پس از آن ببول ارد که مخصوص حاصل بود

فصل چهارم در عجایب الکمال - وصل اول کل الحقیقات یعنی $\text{H} \times \text{I} \times \text{II} \times \text{III} \times \text{IV} \times \text{V} \times \text{VI} \times \text{VII} \times \text{VIII} \times \text{IX} \times \text{X} \times \text{XI} \times \text{XII}$ مکرر از کتاب کند

۱۳۲

و بر او در آن آورده شد سازد $\text{H} \times \text{I} \times \text{II} \times \text{III} \times \text{IV} \times \text{V} \times \text{VI} \times \text{VII} \times \text{VIII} \times \text{IX} \times \text{X} \times \text{XI} \times \text{XII}$ بیضا که مطلق بود نوشته شده و خشک

گردد هر چه را بگوید و بعد از آنکه غایب برده فحش باشد از مردم او به بنید و اگر او را که منحل باطل نصف دیو

بتراب بنویسد - **وصل دوم کل القواعد** نوشته شده که در شب پیرانی بخورد بگرد $\text{H} \times \text{I} \times \text{II} \times \text{III} \times \text{IV} \times \text{V} \times \text{VI} \times \text{VII} \times \text{VIII} \times \text{IX} \times \text{X} \times \text{XI} \times \text{XII}$

۱۳۳

$\text{H} \times \text{I} \times \text{II} \times \text{III} \times \text{IV} \times \text{V} \times \text{VI} \times \text{VII} \times \text{VIII} \times \text{IX} \times \text{X} \times \text{XI} \times \text{XII}$ در سایه مخفف سازند و نوم بنید و بیان الکمال کند بر چه نوشته که باشد در شب پیرانی بخورد

وصل سوم کل السحر یعنی $\text{H} \times \text{I} \times \text{II} \times \text{III} \times \text{IV} \times \text{V} \times \text{VI} \times \text{VII} \times \text{VIII} \times \text{IX} \times \text{X} \times \text{XI} \times \text{XII}$ را خشک کند و بیه چون سرم هر که از آن سرم چشم

۱۳۴

کند در غروب زرد نهد و زعفران و کله و نه پیاده اصل ثانوی در جمل و دو کوب -

و فحش این اهل در جمل مبینی میگرد - فصل اول - در جمل و کله سزیر و سیر کردن

چیز با بکله و انواع ^{چهار} ~~سه~~ $\text{H} \times \text{I} \times \text{II} \times \text{III} \times \text{IV} \times \text{V} \times \text{VI} \times \text{VII} \times \text{VIII} \times \text{IX} \times \text{X} \times \text{XI} \times \text{XII}$ در این است و از جمله چهار نوع است در چهار وصل آورده

نکته اول در اکیر الماء الورد و درین میان باشد که آب را در آب کله و شل کله و سازند

و عکس بر بنویسد است به پوزه میگذرد که بگرد $\text{H} \times \text{I} \times \text{II} \times \text{III} \times \text{IV} \times \text{V} \times \text{VI} \times \text{VII} \times \text{VIII} \times \text{IX} \times \text{X} \times \text{XI} \times \text{XII}$ نرم نم نوشته به پوزه

بیضا به پوزه و او در الماء الورد و صندریه و عسل از آنچه که $\text{H} \times \text{I} \times \text{II} \times \text{III} \times \text{IV} \times \text{V} \times \text{VI} \times \text{VII} \times \text{VIII} \times \text{IX} \times \text{X} \times \text{XI} \times \text{XII}$

$\text{H} \times \text{I} \times \text{II} \times \text{III} \times \text{IV} \times \text{V} \times \text{VI} \times \text{VII} \times \text{VIII} \times \text{IX} \times \text{X} \times \text{XI} \times \text{XII}$ در جمل کرده باشد سفید کند تا وقت که مانند عین شرف نگاه خوب سازند هر یک

$\Delta \times \Delta = \Delta \times \Delta$ س ازند $\Delta \times \Delta = \Delta \times \Delta$ و این عمل همیشه عجیب است جوهر مذکور را ببرد
 و بگوید کوفته بی است سخت تا اینست هم نشود و بعد از آن بگذارد بر وجهی که از سری اعتدال بخاور نکند و نوزاد
 رنگه مقدوری آید هاضم کند و جمع از هاضم مذکور کرده اند که ربع جوهر آب قرصه باید و چون آب بود بر این برند
 بکف دست بیاید مالیه و یک جزو را از آن ربع جزوی $\Delta \times \Delta = \Delta \times \Delta$ لا برو باید افکند و در
 $\Delta \times \Delta = \Delta \times \Delta$ باید چوشانند و اگر $\Delta \times \Delta = \Delta \times \Delta$ لا ب $\Delta \times \Delta = \Delta \times \Delta$ را و لا $\Delta \times \Delta = \Delta \times \Delta$
 $\Delta \times \Delta = \Delta \times \Delta$ بچوش تند پس بیامیزند مادون او بر چه وجه است اگر بقاعده ششم بنمایند و اگر ششم به
 دیگر $\Delta \times \Delta = \Delta \times \Delta$ اضافه کند و چوشش بد ضایحه مذکور است تا بقوم آید و اگر بسیار بدیع باشد
 چیزی دیگر از جوهر اضافه کند وی چوشند تا بقوم باز آید - نکته پنجم السیر الجی - و این
 خبری است که از اندک بسیاری او بسیار اهل قاعه کتابت کنند پسند توانند کرد چنان بود اگر شخصی
 جوهره از وی دهی در نایده تواند ساخت که بزد و عیش چنان است که بگوید $\Delta \times \Delta = \Delta \times \Delta$
 $\Delta \times \Delta = \Delta \times \Delta$ هاضم در آب کند از در آب جوهر بود آید در یک ورته باید آب را هاضم کند و آب
 بسیار بناید کرد و با عقیقه آید و خوشتر است که بقوم عمل نبرد یک باشد پس مقدوری از آن در ظرفی
 کند و نکند ارد $\Delta \times \Delta = \Delta \times \Delta$ نیم کوفته بود بر زنی رنگ او بود میس کند پس تجربه نماید اگر بسرفی مایل
 است از آب مذکور که بگذرانسته بود بر زنی احوال رنگ اجاره او بود و اگر بگوید میس کند
 از دوای نیم کوفته بدان اضافه کند تا وقتی که کوه او جوهری دلخواه گردد و پس بیاید و دیگر
 بود و آنچه از رنگ دره لخته شده و ماده باشد دیگر آب درو بریزد و بندها $\Delta \times \Delta = \Delta \times \Delta$ شفا بجای آورد
 و اگر عقیقه در کوفته باشد باو پس اضافه کند و نوزبت دیگر نیز عمل کند تا آنکه با با بوی اضافه کند

نشاید که آن اعلی است و درین ادنی و شرط آنکه مکرر است که عقار اول سیکو باشد و لدی و رست

او نماید و چون آب شد در وی گذارند و بلند که در لدی او چینی است مکرر عمل کند و الا فلا

نکته هشتم اکیر الحل و درین عملیست که بعد از آب قراح سرکه بپوش آید جویشا کرد و بجزه و بی
قرص صندل گردد و درین نزد حکما میندازند از عمل مشهور است و در مملکت ریزه با اکثر مردم این عمل را دارند

و هر که بدین نوع میبازند و بکار می برند و صفتش به بنویسد است که بگرداز $H \times H$ ~~س~~ H ~~س~~

یا که بگذرد $H \times H$ ~~س~~ H ~~س~~ لا جز در کس می کند در وی احوال و نمول سازد و در آنما

نوبت دیگر بگویند که فی سیکو این قدر است $H \times H$ ~~س~~ H ~~س~~ لا بگویند میتی مینین و در وی مدفوقا را در وی

نیزند و در لوبه اشال بر هم بوزن آب صافی شیرین بر باد می زن آنگونه و بر دیگر که به $H \times H$ ~~س~~ H ~~س~~

مجلس معجب به لا ب $H \times H$ ~~س~~ H ~~س~~ ت وصل کند و به تنور برود که خاص جهت این عمل است

و فع نماید و صفت بسیار بود لا یقطع به باش تا که انگشت گمنه کند و تغلید و تخمین توغنی کند بچشمت که

که آتش فرو میزود و در آن منقطع نگردد پس از آن سر بکشند و فعلی در نهایت نهایت صفت

صفت بردارند و عوض آن آب صاف بریزند و با آتش بجای برف بمانند و در دیگر باز آخذ

خل کند بر ماء قراح بریزند و این نایه السیت که بسیار وقت این صورت از در کجول پیوند دوازده

تجزیه استماع یافته که تا یک سال بهر روز درین خل از او حاصل میشود بعد از یک سال بخوبی ماله کرد و اندام

و وصل دوم در تعیین و از آن سه نکته مکتوب میشود لویه چونه و منه - نکته اول - تعیین الحلی

و نیز عملیست بسیار نفی آنچه در موضعی که عمل نیاشد و چونه که میرا آید و بسیار بود بین عمل ~~کف~~

آن توان کرد و در بعضی قزای که در کنار آب رود نیل صورت دارد و یا صمید نیز از عمل با بر می آید
 و زنبور لبار حاصل میکند و همون آن بهین نوع است که $\text{H E} - \text{X I} = \text{H E}$ کوساله که کسی باهرو
 گذارنده باشد و بی عیب پاک لید از همه عمل بگردند و بجز آنکه تا تمام خون از اغیار او برود
 رود و چون خون باز الیقه چشم و گوش و دهان او لبه و حنجره و جمیع ثقب و منافذ او را بدوزند
 برشته کج باریک که از آن گمان یافته باشد جمیع مواضع دوخته را برفت روی تازه مملکت تا همون
 بودن روز در نیاید لیس خوب دست را بگیرند بر روی نرند مزه بعد افری تا جمیع رتخو رنهای او بریزه
 ریزه گردد و باید که هیچ وجه پوست او کهنه نشود و باید نگردد و بطلان لعل را به نیاید پس آن
 مذبحه را مرضوض در موضع محفوظ بگذارند بیکه بعد از چند روز تمام وی تحمل گردد و پس این کار را
 بگرد و بعد سوزن که مقرر است لیسوب را جدا کند و منازل جهت این آن لیسوب نماید که عمل در رعایت
 زیبایی از این آن حاصل شود نکته شایسته - لیسوب القوب در بعضی ادوات بهین القوب احتیاج
 می افتد جهت معالجه بعضی عمل چون حجر المئنه و غیر آن بدست آوردن عقارب مستعد است حکما در کفیل
 این ۵ چاره بدست آورده اند و بعضی آنست که بگرد $\text{I} \times \text{H} \times \text{I} \times \text{H} \times \text{I}$ ببری و در میان $\text{H} \times$
 $\text{H} \times \text{I} \times \text{H} \times \text{I} \times \text{H}$ بند بگذارد و بعد از سه هفته بنگرد هم عقارب خوف نشود و از زیش امینا حد زیاد
 کرد که هر که بگذرد اغلب آنست که بگرد نوع دیگر - بگرد $\text{I} \times \text{H} \times \text{I}$ لا اجر آب ناریسه و بعد
 خاک تمام بند و آب بر روی نرند مگر آنکه که زمانه را که بردارند در زیر خاک آن عقارب عمل سالی
 نیست - نکته شایسته - لیسوب الحیات انقدر یکم از $\text{H} \times \text{H} - \text{H} - \text{H} \times \text{H}$ عنکبوت
 با کلان که تواند بدست آورد و از لا $\text{H} \times \text{H} - \text{H} - \text{H} \times \text{H}$ نیز فو القدر که انبار در محمود خوانند

یسی چهار صفتی می مذکور را در طرف ز جایی در زین لقیقی کند بشرطی و چون دست بگیرد و بلند و جیات
سینه گزیند گفته شده ممتوله شوند و از ایشان نیز حد لازم است و اگر بجای $\square \times \nabla \times \Delta$ ب

جایز باشد که در $H = \square \times \Delta$ خانه کرد گویند جیات بزرگتر و بزرگتر بدیداید —

و صل سوم در صید و این نیز از اعمال نافه مفید است و چهار نکته در این باب مبین میگردد —

نکته اول صید آب بگرد $\times \nabla \times \Delta \times \square \times H \times H \times \square \times \nabla \times \Delta$ و لقیقی کند تا وقتیکه منحل گردد و به

بزرگ بشود و بیازیند و بر چینه خف مالند و چون شیر رسد خورا به آنکند و فی الحال او را بدست

بگرد و بشیر را دور بگرد باشد نکته دوم صدق و درین غایت غریب است و درین غایت

را تو اند کرد که خورا بشیر خود را در آب سازد و به لقیقی برست و که مطلقا قوت حرکت از غایت

غایت تا آنکه بگرد و بشیر و بر لبه و بر لبه را به بند خود درین صفت میوه که بند میسند گویند

نکته سوم - صید سمک و آن بد اووی الیت که چون در آب آنکند همه با هیجان بروی صفت شوند

از بگردن جیاتی بدست آید گرفت بگو $\square \times \nabla \times \Delta \times \square \times H \times H \times \square \times \nabla \times \Delta$ و به کو بند و به H

$\nabla \times \Delta \times H \times H$ - عجبی کند و انرا بشیر کوی سازد و رشته دو بند و در آب او بریزد همه حیثان که در آن

جای باشند بروی جمع کردند نفع دیگر - بگرد $\square \times \nabla \times \Delta \times \square \times H \times H \times \square \times \nabla \times \Delta$

و بشیر بشیر $\nabla \times \Delta \times H \times H$ - جوی میاه در قیق خط با شور و قرط و $\square \times \nabla \times \Delta \times H \times H \times \square \times \nabla \times \Delta$

$H \times H$ افزا برابر هر کوفته را بگوید یا یکدیگر تا مختلط شود و منفرجه کردند و مجموع را به

$H \times H \times \square \times \nabla \times \Delta \times H \times H$ سهون سازند مطلق صید باب فرو کند که همه با هیجان بروی اجتماع

گفته و این را بدست آید گرفت و صید کند (نوع دیگر) بستاند $\square \times \nabla \times \Delta \times H \times H \times \square \times \nabla \times \Delta$

نبات موریه جان پدید آید هیچ وجه ازین جان جدا نمی شوند و هرگاه هم برودند آن کبوتران
 موافقت میکنند با هیچ هفت می رسند و فرود میکنند و او نیز همان جا منزل میکند - نوع دیگر
 طلسم الیور است درسی گفته از جمیع طلسمات است نه هیچ شنبه را شنبه موفک کرده میشود که بگرد بطلاند
 سلاخ را بر روی او ملامت را نوع از کوه است که چهار بار داد و در کمان نوساد بسیار بود و
 زنب او گویا کرد و پیشش میاید و ام دال بزرگتر از هم برص و میباید سبکی باشد و گردش
 یاریک در گشای اخی و از دو سیاه که میزد چون در آتش اندازند نوزد و اگر چون او را حمل کند نوزد کار
 تسبیح از جمله کرم فساله است $H \times m \times H \times \infty \times m \times H$ و شمع او در انای پاک و در زیر البقر
 چهل روز دفن کند و سه روز تبدیل زین نماید و در پنج بقره مسلول ترتیب نماید چنانچه رسم است درین نام
 جانوری متولد شد که سر و روی او کاو باشد و بدن او بیض - سگ مانند این در این چشم بکشد به ناکال
 خون $H \times$ شود برودند که بیاض سه هفت روز هم اوقیه پس از هفته یکتینه فرنی نبات ازو
 مثل صفرة البیض ازو بیرون آید و آن خون در اکبر که بار رود اگر فضا را بنامند و درین دم عوض
 دهند و زنب بر سر کرد و اگر آدم میرسد او را دایه را با خف دارد و هر که او را با خف کشید دلبر بیند
 و هر کسی ازو برسد چون دایه را که گفته شد بدست آید و کسی قبل از قتل او در هر گاه گفته
 کند بر روی بول بقبر بالای گاه بریزد چهل روز دایه تولد کند سر او چون مرغ بپزد و مراد را قطع
 کند و در فرقه بنزند و در انچه مرغ بنند که هر طایفه بر آن نمی بگذرد و خوف را بدو در شیان
 کند و هیچ روی بر روز نکند با دراک بگردد و اگر بگردد همانجا ملامت باشد - وصل
 چهارم ترنجبات و درین معنی بیمیا دارد اما چون در کتاب میخواند که کور بود آورده شده

۱۰

نریج المودة - عمل باید کرد وقتی که قمر از بیست و شش تا سی و سه روز متصل بعد از اگر این کمزوره

باشه اولی و عطار متصل بر نره یا بیشتر یکی از سود است و چون خورید که این کار بزمی خور اگر $\epsilon \pi \epsilon \eta$
به $\alpha \chi \eta$ (نرس قتی از با طلا است) و عجمی کن به $\alpha - \beta - \gamma - \delta - \epsilon - \zeta - \eta - \theta - \iota - \kappa - \lambda - \mu - \nu - \xi - \omicron - \pi - \rho - \sigma - \tau - \upsilon - \phi - \chi - \psi - \omega$ و وزن آن عمل $\alpha \chi \eta$

افاضه نماید و دانجی از این دوا می در پوزن شش از اطمه با شربه بیکه خورای ده که مطلق از تو چهر
نمواند کرد و خور از قوی تو سازد از غایت محبت - **نوع دیگر** - بگرد قندم انظار همه

سرفا خنک که بچون از قه وقتی که قمر متصل باشد بعمار و در انرا برضال آب بار میده بسوزد و سخن کند بیکو
ببرش بقدری از $\alpha \chi \eta$ و قوی کند معضا بان افاضه کن و به بیکه مطلب است تا از $\alpha \chi \eta$

و بجهت گردد **نوع دیگر** - بگرد $\alpha \chi \eta$ $\epsilon \pi \epsilon \eta$ و در $\alpha \chi \eta$ و در $\alpha \chi \eta$ و در $\alpha \chi \eta$

بند یا کاسه از یک دایگی و بکوب لب منقش شده تطعم و با شرب کن در شش از خلد است

بیکه خورای نه محبت و بطاقت گردد - گفته اند - که از $\alpha - \beta - \gamma - \delta - \epsilon - \zeta - \eta - \theta - \iota - \kappa - \lambda - \mu - \nu - \xi - \omicron - \pi - \rho - \sigma - \tau - \upsilon - \phi - \chi - \psi - \omega$ بسجده خور و از $\alpha \chi \eta$

$\alpha \chi \eta$ یعنی صحنی خور در مخزن کرده لیل چون در طعم یاد شرب بیکه دهد او را به $\alpha \chi \eta$

روخی و موالنتی عظیم پدید آید **نریج الصنوفات البغضات** بگرد $\alpha \chi \eta$ $\epsilon \pi \epsilon \eta$ $\alpha \chi \eta$

$\alpha \chi \eta$ خور و $\alpha \chi \eta$ سیاه دانه خورای و این هر هر را با خورای $\alpha - \beta - \gamma - \delta - \epsilon - \zeta - \eta - \theta - \iota - \kappa - \lambda - \mu - \nu - \xi - \omicron - \pi - \rho - \sigma - \tau - \upsilon - \phi - \chi - \psi - \omega$

$\alpha \chi \eta$ هم کند و از دوزخ قاهر بر آید بوزن اضافه کند و بدو کسی بخواند و در طهارت خالص میان این $\alpha \chi \eta$

عدوت و لغو پدید آید - **نوع دیگر** - هم قمر است در خلد شرب بیکه است که بر

و نهایی پیش بر خف از همان چه میوه لبیب کبابی است که بشود و چون بچند لبیب حده

و قوه آن نیز بگرد پودنه میان چه نفع و باشد که روای بود را به پزند و بوقوم آزند و گویند

راه یابید در آنسوی در کمان افتند و بنوع بلطف و عمل و چیزی بگیرد و تو بدی نرسد - **لوند گری**
 یک راه به بینا گوید ترا سر کرده اند و من ترا از تو دور و دفع کنم پس کاغذی بگیرد و قدری
 در آن $\Psi \text{H} \Gamma \text{Z} \text{H} \text{Z} \text{و} \text{H} \text{I} \text{Z} \text{X} \text{A}$ خرد او در میان کاغذ پدید گوید این کاغذ را بگیر و بکش آن
 دور از سر کسی خفته و نه غراب رو چون صباغ بر فیزی بگر اگر ~~موسیقی~~ چیزی در میان کاغذ باشد
 نیز از هر چه تو عزیز باشی است مگر هیچ غایب تر از هر چه از تو تمام دفع نشد آن مرد چون صباغ بر فیز
 و کاغذ بکشید چیزی در آن نیاید نوشته شد بر روی آیه و سحرانه بگذرانند **سوزند گری**
 به از ملاحظه طایر گوید که میان تو مطلوب تو سر کرده اند و منی تالیف کنم میان شما و ضامن که تالیف
 میکنم میان این دو صورت پس هر صورت از موم ساخته در رشته باشد از هر روز در سحر کمالی که سحر کوش
 بسوی دیگری در آن صلح است در پیشانی که $\text{H} \text{I} \text{I} \text{E} \text{V} \text{H} \text{I} \text{I} \text{X} \text{H} \text{I} \text{I} \text{I}$ بنایت بیشتر است

و در چشم دیگری - **جمل المیزان** - هر چه از مدعی ناریم مایه باشد مذکور شده عمل
 مزیالست آنچه کاری دارند که قوم بازند و گویند ویوی ترا اینرا میکنند در میان صورت است
 و منی او را قتل میکنم پس بر عفتوی از اعضایی او بر خون روان خود خاطر بقیتی داند که در گفته
 شده زیرا که در موم تر ~~عمل~~ باشد و بر ما عمل چنانست که از $\text{H} \text{I} \text{I} \text{E} \text{V} \text{H} \text{I} \text{I} \text{X} \text{H} \text{I} \text{I} \text{I}$ عمل علقه زانو
 کپره بگیرد و در عفتوی القورت که خوردن پستان کند و پوشد شمع بشمعه ارقیقه بر وجهی که گنجه بند
 پس آن عفترا چون قطع کند آن $\text{H} \text{I} \text{I} \text{E} \text{V} \text{H} \text{I} \text{I} \text{X} \text{H} \text{I} \text{I} \text{I}$ مضرب گردد و از خون خون روان خود و عفترا مخر
 شده شوند و یکی دیگر از کارها قتل است که کارهای شیطان است در جم آن وقتی است
 که میسر ترست که تجربه کند خستیده که انرا از کلبه اش خوانند و طر لقیش است که فیتنه بزرگ

۱۵۷

کبود چو سرگوشه خنجره چنار قمری $\Gamma H \Delta \square E \square \Gamma \Delta$ در صورتی که مطلقا یک است

خف حرار بگرد هم فرو بریزد یعنی برانند که $\square \Gamma H \Delta \square E \square \Gamma \Delta$ همین عمل کنند و XH

او مقدری ارج $\square \Gamma H \Delta \square E \square \Gamma \Delta$ نیز گفته اند و $\square \Gamma H \Delta \square E \square \Gamma \Delta$ نیز مشهور است

مقداری پنجم $\square \Gamma H \Delta \square E \square \Gamma \Delta$ برینا کرد با $\square \Gamma H \Delta \square E \square \Gamma \Delta$ با قمری گنجد در ثقبه جرجا

ریندنی اجمال بر صابر بالیده و نوزند که بگرد تا وسطه وقتی که سنگ ببردند و از آن بر دروند پاک گفته

سیاهی است دوم $\square \Gamma H \Delta \square E \square \Gamma \Delta$ مانجه عدد جوز در آب $\square \Gamma H \Delta \square E \square \Gamma \Delta$ بچونند چون

مالی خزانند فی امالی بجا رشف چنانچه قه از قه بر درازند و چون $\square \Gamma H \Delta \square E \square \Gamma \Delta$ در کلویش

ریندنی اجمال بگرد و صناع - بگرد عصاره $\square \Gamma H \Delta \square E \square \Gamma \Delta$ - $\square \Gamma H \Delta \square E \square \Gamma \Delta$ و انرا بر زمین

ماله و دروم $\square \Gamma H \Delta \square E \square \Gamma \Delta$ برایه و موجب القفان از کرد - صیاد - برگاه کسی در وقت

صید $\square \Gamma H \Delta \square E \square \Gamma \Delta$ مینویسند و در $\square \Gamma H \Delta \square E \square \Gamma \Delta$ افکنند و بر حکمی مطلقا بیسبب نهار بدست نیاید و هم از این سر برود اوقات

در خط اجمال اگر $\square \Gamma H \Delta \square E \square \Gamma \Delta$ بگرد و نذین کتد و ذوف بر او داد بمیاشن کوند اگر

از این مذکور لعل بزند نگاه بخورند جمع لعلی که در آن نوری باشند یا بنامه شوند -

قتای که مقداری $\square \Gamma H \Delta \square E \square \Gamma \Delta$ در مجده وی افکنند جمع لعلی که در آن بگردند و آب کتف

وصل مسوم - در صیل کاشته و انجا جمع باشند که تیر خمر توین مال و متاع مردم را

مصرف میشوند مگر قمار ایشان عجیب و غریب است و داندن فراری ایشان جهت حفظ مال

و متاع خف لقمه است و مقدم همه مرقار ایشان است که بر نویری میکنند که مگر ایشان باند

خود از آن بوی در درو در آن بوی را نیز می کند و چنان سازند که باید جز لقبه بنواد
 بدون را می باشد و چون خود هند که عمل کند مقدار یکی در ۱۱۱۱ — لطف طبع انصاف
 کند و در دست گیرند و طریقی از آب بر ساخته پیش هند بنیانی آن دوار در آب افکند و دروی
 طرف پوشیده زبانی بگذارد و چنان نماید که غرعت میخواند لید از ساعتی پروه بردارند یا لود
 باشد لید نترن رینگی بنیت خوش خزه و الله اعلم — قاعده — بنامه چون چشم
 خونی طام بر حلدوت یا لود لود اگر در میقام مانده کلام نیز بدین نترن بنیت است اختتام است
 و سایه که در لیدته نمای نخورد لود الحمد لله ولی الودود و علی نعم المحيط بکل معبود — اللهم —
 ادر قتی علی مایده خونه مک حلاوة الشهود بحمت عالی لود الحمد و حب تمام المحرم حمد اللدین نوز
 خزان علی امر الوجوه علی الله عیم و آله و عونه و صیحه و الله و مع علم شیخ کثیر الموالین و مشور صلا ایل
 یوم الموعود بتوفیق الی و بمنی صمت عالی بنیابی و تقابست بنیابی لود و صله جند لسمیت کثیر است

خاتم بالینر و عاقبت محمد با

المرقه رطبان

بسم الله الرحمن الرحیم

عنه

